

۱۳۴۹

۱۷۵۲۹

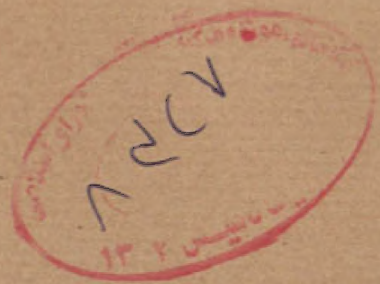
فرمانه حج

رختر معتمد الدوله

مارس

سنة

۱۳۹۹



۱۳۴۹

۱۷۵۲۹

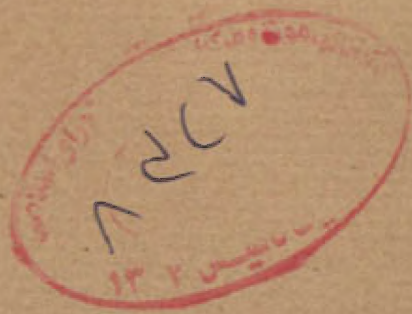
نفرنامه حج

رخسار معتمد الدوله

نارس

سنه

۱۳۹۹



۹/۱۲

در تصنیف

۱۷۵۲۶



۱۳۴۹

۱
۲۳۳
۱۳۴۹

در تصنیف



غنچه اتر طلوع افق بدارد نوبران شهیم اینجا هم ده
 بزرگ سحر است جواب تکلف از شهر رسیده خدای
 طهر کفر را قدر شمار چهره فریاد عجب آنکه بجهت خلق
 حاصل شد که همه جانها از بند کبر با خبر است مزار نوبران در
 بر فضا که با کعبه سینه است بسیار خوب است گهای
 از موارث نوبران بهتر است از قوری که نرگوز است قدر از
 نوبران ملک سیف سلطه جان محمد خان است بعضی از
 شب نشسته غره شکر ۱۲۹۲ در غایت از شب که نشسته
 از نوبران سوار شدیم راه زیاده ارجه قبل بعد قدر از
 پر خراب بود از کتب پالیه شده قاطع جلوه تخت پیچیده و قاطع
 عقب تخت از نهج تن که به جا تحسین بود و خوشتر خدای

بعد و آله در لغت نیش تخت حشمت و قاطع خور و می شد
 پیچ چاره بنوعی در صحرا امنان بعد از نور شدن بر تخت
 قدر راه آید هم با سر در برخواست بشد آه سر داشتند حقیقت
 زستان که همه هم آن هر چه با لید شد داشتند لید پوشیده
 باز سر دبو هرگاه در زستان در لغت راه لید با حرکت کند آه
 او در ایستاده از نوبران آه زرنه پشت فرسنگ است عین
 از شب که رشته سوار شد چهار غایت از دسه که رشته دارد
 زرنه شدیم در زرنه چپه ان جمعیت نوار و مال غنچه است
 تکلف خانه در زرنه است نرگوز اقباله بودیم پستان
 و جمع بود خا از صفا بود و جو که در و راقب بعضی هم کرم
 بنود شب چهارشنبه دیدم شهر شکر چهار غایت از شب که

سوارش چار رستم از روزگرم شده دارد پسران شایسته
 در بغل نزل غنیم چون باغ چوب افکامه بوی نه زبانی فایز
 ده بزرگ و چو عتیر است از شب که شده بقاعه شهر شایسته
 کشیده نزار باغ تا آنجا نیکه نه ما افکامه بوی بسیار رفتن
 اردو طرف قلعه و عمارت بود قدر از پسران شایسته
 است و غذا درضا معروف بیش که است بقاعه ^{لطفه} اعمال
 و طایفه ایشان است نکران که از دار کف شایسته بولوم میرا
 لشکر نویسنده از پسران اوله از پسران شایسته
 بجای ۳ شهر نوال چار رستم از شب که شده سوارش روان
 همه ان شایسته چار از روزگرم شده دارد پسران شایسته
 در سینه حرکت بکنند بر چو شرف فرسخ راه راه لعل شایسته

روز پنجشنبه دارد همه ان و با صرا میرا محرم حاضر شایسته
 حاضر را خالی که بودند حیاط بزرگ و خانه چار است
 لکچ محرم است از ایشان کوی میر حین که کنه
 حاجی میرا لکچ ما را دیدن غصه خام چو میر حین
 با دختر شریفی دیگر آمدند احوال غصه شایسته را پر سیدم
 در شیرین آب جمع مجال زلف غصه و صفت شایسته
 شایسته غصه زبیر و المرحم لکچ رسیده و غصه زبیر و المرحم
 شب جمعه چهارم شهر شریف شایسته از شب که شده از پسران
 حرکت که وقت نماز صبح غلام با بکته همراه بقاعه شایسته
 بغروب مانده دارد و اسد ابلا شایسته پسر از و رفو خان
 و له صاحب خستبار که حاکم نایب خبر شایسته قافیه

بر خلاف منزل قهر که از کثرت برودت بالا بوش زیا که بگویم
عجب رختها بر خضر کسیر دارد و دیکت دیده می شود که اگر در شود
کسر روغن که طرف را نخواهد خورد زن و بچه هر چه در دستون
دیده شد همه مثل تیرج و در کس سیه بودند معلوم می شود
فقر هستند هر کجا پشت و عا دل یکد و آب اینها تخف جگر
فریاد و از خاکم ممکن دارد بخواب است بیدار شمر هزار مار شکر
صدا و نه بر آب که مار از این قبیله مخلوق بود نه فهمیده شده
نه نفق که شتر عین از شب گذشته از پستو و ارشاد در
قرا که بر قر حمله اسطبه جمعیت و آدم در سال چهار و در دماغ هم
تا هر لهر و خارج نه است شدیم در لهر و در نهایت جهانی
و همانرا بر سبب اعطای روز سه شنبه بقیه ستمها و طهارت
دارد

نوشته جات را نوشته بپشتی در سالام شب چهارشنبه
در کربلا تا آن توقف کردم روز چهارشنبه و خبر غریب
در شهر شد که بگویم حمله اسطبه در ساله تحقق می شود
و خط که بجهت مغرب است را به نفع بعد در ساله عجیب است
دنیا و کار دنیا و غرور دماغ کبر است فخر و با اولی الله بصیرت
عبرت نخواهند گرفت صبح بخشنه دهم نه توان از کربلا
حرکت نفع روانه ما برداشت شدیم بفرسخ که از شهر فاصله
گشته قلب بر تخت نشین خوب بود که تخت کشتن را گرفت
تا غلظت را رختها لقا هر اشتهاد در صدد به بیاد و در آمد
بعد از آنکه بگوشه و درم که بگویم بجهت کربلا شد بد بر احوال
امید شده که در سنگ متجاوز در هوا کرم سواره اندیم

با هر دشت رسیدیم ، هر دشت بسیار بدتر از این دشت بود
 این هم بسیار کیف داشتند محرم رضا خان لدر لوب
 بجای آنکه شب جمعه شوال بعد از نماز صبح از منزل بوار شده
 بعد از ظهر وارد دما رون آباد شدیم در آنجا هم لدر لوب شده اند
 با او در دند عمارت خوبی از دور پیدا بود گفتند مال محرم رضا خان
 رضا قلیان بگو رفقه او را لیه را در زوا دیل در این قاهره
 مقصود بگو بگو خانه اشو خفیل کعبه است حاجت محرم است
 بدون اجازه اولیای روحانی قاهره خانه ابلا را احداث کنند
 هر دین ابلا هم خوب جای بغه است کعبه مدید در کمر است
 عارض کشته پنج شصت از شش شش کشته اند هر دین ابلا
 حرکت بغه روانه کردند شدیم قمر در راه آمده غلام کاهن لوطی
 غلام

۲
 تکلف از آنجا شکر خدایم که خیر سلاطین بقیه
 صبح دارد کردند شدیم عجیب رخوت است باغش خوب دارد
 کمال است نیت بر نیت پسر ملک نیاز خان بسیار اعظم است
 دختر حریف دانی دیدن که شش شش شش ۱۳ شش شش
 شش شش از شش کشته از کمر لوب کشته غلامها کشته است
 و محرم خان یوز با شوخ کعبه قمر در راه که اندیم دره پشته
 که بقدرت اله درختها بر موطار لاسر سبک پر دل آمده راه
 بسیار تر از بر داشتیم کعبه اله لدر لوب دارد بپا طاق شدیم
 علی بر لوفان خود شش در پشته است برادر شش کمر خان لدر لوب
 لوب بجای آنکه کعبه شش از شش کشته چاه طهارت رسید
 نوشته جابر سینه از دیدن نوشته حاجت محرم است بقیه

شب دوشنبه ۱۴ شهریور ماه بعد از نماز صبح روانه پیش شدیم
 به راه نازمانده از کف رنجه میگذشتیم همه جا درخت بود بعد
 بسیار با صفا بر خذف منازل باقی مع از دور که نشسته
 دار و پیروز باب شدیم سه علقه توب در سر کمر کلاه
 و توبیچه عظمه ایستاده بودیم اوج کمر درخت ایستاد
 که در غایت نزول کرده بود از درختها بر سر بسیار روشن شد
 باغ نازده اعداد است هوا زیلا گرم بود غایت بسیار
 که از آن غایت خور و نایم منزل همه جای خیمه است از آن گرم
 نوزده ایم نیکو اف س در شکر با غلاف حضرت والا که
 یکماهه سحر فرجه بفرموده بود رسید اربع باب خوشتر
 شدیم شب شنبه ۱۵ شهریور ماه ناهار راه و دروازه طبرستان نماز

ف

صبح توار شدیم عید اوجان سر قیام غلام ملوره در راه
 پایگاه همراه بعد از بقیع شیرین رسیدیم از قصر عدالت
 عجب سنگها که رکعت نماز ایستاده فایده شده است همه یک نماز
 بعد از ظهر در این غایت بیشتر حضرت طهرانی شدیم در این حال که
 که حضرت اقدس سر نهاد بر عقب تشریف می شد در پیش رخ
 پیراب و باغ قصر از صحنه نایم باغ درختها بیشتر شده
 که باغبان بهتر بود همه باغ قصر هم به نفع درخت بود و درخت
 و میوه با درخت همه درخت بر سر شاخه و درختها بود و حال آنکه
 درخت بر سر در صحنه تشریف ال جنب میوه باغ از قلم بسیار شده
 بخوبی باغ و میوه در آن که وقت نماز اینها نشاء است خدا اعلم که میوه
 کند چند ملک که بر سر درخت و درختها بر سر درختها نشاء است

و چون بر ک حضرت طهریه را بیدار کرد و این چنین بود از
 ، اهرایران بکشد یکی محمد دایه حسلی له علیه دایه شش چهارشنبه
 نه ششم کیم قدر از اذان تمام قافه و زواری خسی بطور نظم علم اول
 سرتیب کمر ز نواری کیم هفتم سرتیب سوار و پناه بر اشراف چهار
 بعد از آن خاک در لیس علیه ایران از آنجا خنص شد آدم بایست
 در لیس علیه ایران جلوسه سوار بعد از آن در داخلین شد هم اول
 رفتم در کار و اینها جمع من پس پنجم بر شتم در جلوسه غرافه نبرز که
 جابر بعد از آن به تکریم بعد شش در میان ندیم کیم عیش را قافه
 حرکت کیم شش قدر از اذان حرکت کیم تکریم بود در میان
 نزل دادیم که وقت حرکت جلوسه نبر قدر از ظهر دارد و قبل ربط
 شدیم در جلوسه جاک زواری کیم تکریم کیم که نفس قطع شد جمیع چهار

طرف چار کیم حفظ بسته بعد از آن سیم نداشت کیم سنده از
 خواب داشت با و چون کمر بر او خوس سر دلو که کوارا بعد از آن سیم
 آدم سرتیب دوم سوار با آمد و قافه حرکت کیم شش سرتیب سوار
 چید کیم رفته است ضامن خط نمایه بند انیم چه خواهر شد شش سیم
 ندر حال وقت اذان صبح از منزل قبل ربط حرکت کیم چهار
 شدیم چهار سیم از دست کیم شش دارد و نبروان شدیم
 این دایه است و کان بازار همه چهره دارد و در میان غریز
 درخت با رنج کیم نزل سیم که اینها پنج نداشت عیش خرمی
 ستا جرم باغ بود و فارسی و ترک را خوب میدانست شش
 از شش شش کیم شش سوار شد و روانه یقود شدیم
 ریم را به تکریم بل غنچه زیاده عطی کشیدیم یک ضعیفه پاسته

از پاك اقاله تمام خانه به مروت همه رفتند و بر تخت را در صبح
مخوف گفتم لها هر اشته ضعیفه چاره را دارم و هر عیش لذت
که نشسته دارد و بقیه شده هم از خبر که نشسته بان طرف در غی
منزل که هم از شدت کرباس سخت گزشت چون دیدم منزل گزیده
کش خجسته گشته بود گفتم انعامی با و و لغزین عیش از نشسته
هر کس نمهر روانه کاظمین علیه السلام شدیم قبر از نظر دارد و بعد اود
آدمها را کار برد از جواهر و بساطت از خبر که نشسته دارد و کاظمین
شدیم هم هنگام خرام بود که فریاد ایشان بجهت منزل کون در خانه
بهرش میرسد آخر الامر در خانه خدای روضه خوان دارد گشته
عزوب بجهت خبرینان بجام رفته شد بجهت بنابر بحکم بر ک
شرف شدیم زیارت خوانه مرا بخت کردم روزی ششم عصری

کار برد از دیدن که نوشته حمله دار را دیده هر که قدر توقف
نمهر مرا بخت نمود عکاف هم از نظر ان رسیده و بدین سبب
خمش رفتن گشته بود چنانچه ۲۳ بجهت بعضی کار را درین روز
صبح چهارشنبه ۲۳ نه زال بحکم شرف گشته از جنگ که
خدا ص گشته بود شدیم در بین راه بسیار کرم بهر دارد
شدیم چادر را نزدیک شط نهر بودند خالی از صفا نمهر
بکمر قفله که از دروازه یکشنبه شنب ۲۴ بکام عیش از شب
که نشسته خانه بداشه معلوم گشته که تبار از دروازه شد و ما
فقه است در شب زور خیم منزل فردا در بهر عیش از نشسته
برادر شدیم هر عیش از روزی بداند که کند ما را که طفلان
حضرت مسلم بداشه چون راه چمت و قدر زنده ناک است تخت

پناه شد و سوار این شرافتمند زینار شد و در روزگار بعد از آن
 چند عری به بد است و تر بر این به که ما در دنیا متولد شدیم
 زینار و مخبر و کج و دروای صید شدیم قدر نظر از خبر کردیم
 چون سواره بودیم وسط جبریک عرب خدا خیر نراند به جنت امر
 از جبر بیرون آمدیم که این رم که حضرت رسالت نصیر فرمود که
 پناه همراه به این را گرفت و الله در این عالم بود قضا بر که
 بجهال رض کشته یا نبر که از در لیس صید است بخیر آنچه خدا
 که بود که مال در دست است و در خوف در دستم در میان باغ است
 و بیست حق اسرار قال المولد نهام غمته است در این عالم منزل
 که به یاب صید زنده است نیت را با آمدیم خبر از خبر عیال و دنیا
 آمد و نر شدیم هر چه که نصیر است نر شدیم حرکت که است نر

از روز که نر شده و ارد که بهار صید شدیم فخر مرم صید
 را خدا که که بود منزل کردیم بعد از روز و دیک شتر نر شدیم
 خانه قریشی شتر نر شدیم که شتر نر شدیم که شتر نر شدیم
 آمدیم غم جمعه و زینار را با آمدیم که مبرک شتر شدیم
 مبارک حضرت خصال عباسی است شهدا علیه و علی و الله
 و شتر را بوسیده و شتر حضرت را بر با آمدیم که شتر شدیم
 فرمود در کف عظم از زینار که شتر شدیم پس از آن خبر نر شدیم
 مبارک حضرت نر شدیم است نر شدیم پس از آن خبر نر شدیم
 که که شتر نر شدیم در دوفه نر شدیم که شتر شدیم نر شدیم
 خانه شتر نر شدیم بعد از آن خبر نر شدیم شتر شدیم
 در کربلا نر شدیم صبح که شتر شدیم بعد از آن خبر نر شدیم

روانه از شورش شدیم چو رستم از کشته گشته دارد کاروانها
شدیم در برج کاروانه که خلی ارتفاع داشت منزل محرم هجته
ارتفاع منزل شب بر کشته شد غاصب را خوانده اصرار طوع قیام
سوار شده روانه کشتی شرف کشته از چهار فرسخی
کسبه مبارک نمایان به کشته شد بر کشته را با آهسته بعد از ظهر
دارد شرف کشته از کشته شد حقیقت خبر در افق زیارت
نامه خوان که این کشته شد زیارت بخوانم دیگر کشته شد زیارت بخوانم
از کشته از کشته شد بحرم شرف شوم شب غریب از کشته کشته بافاق
خالد حاجیه شرف کشته شد در صبح مبارک رسیدیم که اخوان ما
ریخته لایبر راجعت کشته شد در کشته شد با کشته شد زیارت بخوانم
صبح بعد از اذان بخواند روانه حرم شدیم نماز چهار رکعت بخوانیم
الحمد

۱۲
روم شورش غارت کشته شد یافته بان است و ملک بستان
شرف کشته شد شجاعت الهی را کما آهسته مترجم باین کشته شد
لیح نسیم یا بخوانیم خداداد معالک لعممت صله لطف طهره نصیر همه
دوستان این زکرا بفرماید که این صبح و کشته شد زیارت کشته
بین استان شرف کشته شد کشته لفته ابوان بخوانیم صفا در
حیدر بکر چو بارگاه می دارد اگر کشته بخواند زیارت کشته
جایت بستان که هر کشته دارد پس از زیارت اذن خضر صبر همه
نماز مراجعت کشته عمال کشته دارد که نوحه شرف کشته محروم کشته شد
ویران کشته شد بخوانیم چو رستم بغروب مانده سوار شده کشته شد
رفیق شرف کشته عمده صبح غم هم همراه به کشته شد کشته کشته شد
خبر زیارت بخواند در دوازده مقام نماز کشته دعا خوانده و دو کشته

حضرت ستم را زیارت کویم بعد در اطاق ۱۲ رفته فائحه خوانده
 راجعت کویم چون وقت تنگ بجهت سید محسن نشستم بر دم چون
 سرگرم بخدمت بفرموده در دوا را خواندم بخت به جهت شکر کشته حاجی
 دیرم در ابواب نشسته که تا یک بجهت پسر از زیارت در زیارت دوان
 طلعه رفته زیارت خوانیم و نماز زیارت خوانده مر جنت بمنزل میوم
 صبح ۲۹ شنبه ۱۲۶۲ بحکم شرف کشته مر جنت غمناز
 حوزده جبهه زیارت رفته بحکم شرف کشته مر جنت غمناز شدیم
 در دوا که بعد ششیم از غصبت خدمت دگر بان چه یوم که از غم
 بیرون است تا داد اسلام از دست صحت خدمت ششم از زیارت
 از دوا هم صحت در دست را بنسند آخته بودند بیرون که اندر غصبت
 در دوا و در اسلام مر تر شرف کشته طلب عقبه جبهه کویم شدیم

فائحه خوانده موار کشته وقت غم در کن رنند که مر جنت کویم
 دگر ایستاد از آب فووت جدا غصه و به جفت شرف کشته نماز ظهر
 و عصر را که از دوا موار شدیم در ساعت از شکر کشته در دست
 کاروانرا با طوق کشته در غم صحت شرف کشته نماز با طهر کشته
 که چشم چشم را بنسند به اگر لطف الامر و توبه مولد شکر کشته
 بعد از در زیارت بودیم با هزار شکر کشته بخار و شکر رسیدیم در دست
 که به بحر ریاض است قها جبهه کویم که کشته از شکر کشته ششم
 در زیارت قها جبهه بودیم از زیارت و طوق کشته به زیارت کویم
 و خود را بنسند از زیارت سپردیم قها جبهه از شکر کشته از دوا
 موار بودند از غم کویم دلجه در آن بیان و رساله فریاد کویم
 و قها جبهه را به اسم خدا که در زیارت کویم صبح کویم که اندر کویم

۱۸۰۰

بدون آنکه زبان عربی و فارسی گفتنی، تو گفتی در حق تو گفتی افام
 و آنکه افام بعد از این ضمیه که گفته زبانت غصه بر حجت
 کردیم روزی شش غره در حق صاحب محرم شریف گفته در مقبره محرم
 شریف بعد از سوره الفتح خوانده فاتحه خوانده بر خواسته مقبره
 محرم جانب بیاید و الله لوا ب عید بر کار شریف بعد از غم رفته تو
 به زاکم همان سوره الفتح آیه خونریز یک سوره علم هم بجهت
 محرم عمال المولد و سوا بسج تسبیح که محرم محرم المولد و سوا
 بر خواسته در به اعتبار روزی از کلمات بنیالست افام
 افوس خولعه و کر که کعبه از خداوند طلب مغفرت غصه محرم
 حضرت عیسی شریف گفته چه محرم بر که حضرت در است
 برای محرم بعد از این محرم شده بیان قدر که بوسید محرم در حق

زیارت خواندن با آن جمعه قدر در مسجد زمانه توقف نموده و حضرت
 عالی شیخ الزبیری که آنجا بجهت تفسیر در آمده بود
 بعزم زیارت کعبه معظمه ایستاد بگریه در حرم پیدایشا فری
 صحبت نموده اگر چه آنجا کشته بگرم شرف شدیم زیارت
 بتزلزل در حجت کردیم و دیدم عمده شایسته بعد از حج
 خانم و عروس عمده آسبیده دیدن آمده و منزل نشسته
 و غریب صحت داشته برخواستند قدر کار را یاد داشتند
 روانه طهران بجهت نزدیکی حاجب آنها پرده خسته نزدیک
 بغروب حمام رفتند پناه بکنه از لعل حمام که حمام معتبر گردید پس فراد
 اجرا خود در حجت فرمایند و در آنجا در آنجا کشته بگرم مظهر نور
 حاصل آید علیه السلام شرف کشته با وجودی که صورت شده بود

بهار

بقدر جماعت بجهت که راه جمعه دوست بفرستد مبارک بفرستند
 و نماز زیارت خوانده دعا بکنند و چون شنبه جمعه دوم ماهی جزا
 مساوی بتزلزل کعبه صبح جمعه دوم یعنی تا کار را با اصرار
 و لطمه همه اهدا صبح بدون رقت بود در قریب ظهر و خورشید گرم
 شرف کشته آستان مبارک را بوسیده نماز با آنجا
 بگرم مبارک حضرت عباس شرف شایسته زیارت خوانده است
 بوسیده و حضرت صمد جمعه با هزار شغف از دست گرداد عالم
 که به تکرار در غریبه بود این امره و این از دحام خلق بسا در رفته
 برار شده روانه بیرون شدیم در صحرا ایستادیم چاکرهای
 ایستادیم رازده بعد چاکر زده بودند و خبر چاکر شده
 با حالت خسته که چاکر در شرف حرکت بجهت تکرار شده

شنبه مرفقه و محکوم الی ستم بخت نشسته تکریر کردیم شنبه
 خه اخطار دین بجه یار بران ده تا بار پنجم روز غزوان ^{چون} می
 پس از نوشتن کاغذ پاکت را بقصد ولعه قرار خوایده
 که صد اردن نام بلند شد و خفتن امروز روح از بدن خارج ^{میشود}
 برخوایسته و صور خه فریضه صبح میا افعه کفنه بس آله
 موارثوبه از کر بلا هم یکم و لغزش لعل آمده بغه حرکت امروز
 اثرش بیشتر از حرکت روز طهر ان بجه بسم الیه کفنه همه را
 بکنه ابر و احه سپرده از سکر امیر اخو سوار شدیم در عین
 بغروب مانده پایله شده هوا گرم حرکت غیر قاعده
 خوشتر لغزش لغز می که این بجه در روضه خوشتر و سکر قطع نام
 روز شنبه ۳ شنبه ز قفا محکوم منزل در خانه شنبه شنبه مانده
 و فرما

وقت سحر دما تم بعد از نماز روزگشته سوار گشته راه قهقهه
 در بین راه قلعه بود و چشمه الی معروف بعین بجه مانده ابر حاح
 که جرح الریح باخ بدق را کوبیده بجه آب کمر را قورنکر الی ^{دور}
 و بر این قف کجا پر شد در چادرانزل کچه همه راه ارصد در کس
 راه و کرا روز نمک پنا و میرم که جنبش نمودم تا لغز بجه شد شنبه
 و شنبه هم مرفقه و محکوم نیمه شب سوار شده و غیر لغز و نره
 شدیم در محرابه بخاک چهره و غیره شنبه و غیره حرکت
 صحرا مانده و در عین صبح نره حرکت نفعه روزگشته شنبه
 نزدیک بغروب منزل رسیده شنبه لکه لکه توقف کچه در عین
 مانده حرکت نفعه از کمر آب و کمر بر اچه شرح دسم خدا نفعه
 در محراب آب علف جلدش از نره روزگشته شنبه با بر

رسیده اند که چند جا بر دشت کعبه است و بود در اینجا نیز که در
کشته که تا سه منزل دیگر این یافت خوانده شد خطه را از آب که
رو در چینه و جمع و شسته آب بنوع دیگر که در این
بودند همان قهریب و نام زده حرکتی غرضی بهای و حلقه شده
که نزدیک بعضی روح بودند در همان منزل هم غیر از این شمشیر
بود و فاسقه به هزار معرکه یک شمشیر آب چه که در شمع
در هزار بیع در آن غنچه شمشیر و در میان صحرای طودر
بنام که در فخر رسیده بعد از این که در عتبات و فقه فقه که
جای هر حمد و در آب را رسیده در این شمشیر است که در آب
بعده که تحریر است خواه که در کعبه که آب رسیده و مردم جان
گرفته تعجب است از این شمشیر که در آب و غنچه و از این مردم که

راه میرود و در سه ساعت بعد از آن در هر جا که رسیده اند
بجای خفایان آب شیرین بعد صبح در دریا که
که میخ آهنگر است و خواسته اند که در دریا که میخ شمشیر
لا بر بند این کار را بسند بسته بودند هر چه که در
سند بود در این صحرای خفایان که در دشت آگاه است
و از کارها در این است از قورق و غنچه اسم به این قسم بهای که
از قورق و غنچه است که بتواند سند را حفظ کند از قورق و غنچه
همه جا سند است خدعه است که در آب شیرین است
رنگ آب به شمشیر است که در آب شیرین و فخر شده که در
شیران و در شمشیر که در شمشیر و در شمشیر که در شمشیر
و در آب یافت خوانده شد و فخر شمشیر که در شمشیر

همچو بنظر آید که در صحرا دیوار از کوه کشیده اند شب

سه شنبه چهار رخت بفرود نمره بهر رسیدیم که ادرا

عربان مسیه جدّه می نامند در پشت دیوار باغ منزل کردیم

باز چاه و شل و دار که بیشتر در ادرا که آب زیاد بود که چاه

روز دیگر آب فست خواهر شد شب چهارشنبه ۲۱ ارسنه جدّه

شش رخت در شب که رفته سوار شدیم چهار رخت بفرود

در صحرائی افلاکیم که ادرا غزاله مسکفته در دو فرسخ بالای بنظر

می آمد اینی خاک آید مجر است دور در دیگر از خاک آید برودن

و ناک حربه مرافقه شب چشبه ۲۲ در قلع محکم بعد از طلوع ماه

سوار شده راه افلاک خدا در میان بعضی خوشتر از احوال

نحو که بلد تر این را هر قطع نمائیم و ان شاء الله مقصود برسم از

بنز

از شب چشبه ۲۲ شب چشبه ۲۱ در زلها آب بنظر در شب

درین راه چاه آب که در کف از آب که تمیخ لقمه دم شد

بعد هم در زل تا روز سه شنبه ۲۳ در پنج روز درین راه چاه

آب دیره شد و در پنج صحرا درخت خا رعدان زیاد بود که بنظر

می شد که این درختها را در کشته اند همه بر تن و بر دلف

رویده و شا بعضی سبز بود که می گفتند خرمه است

هر گاه یک باران بخیزد جمع سبز خواهد شد بنظر حاجی کرمان

که زن او هم کج ده آدم با هم روز سه شنبه از قافله مانده شب که

منزل آمدن معلوم شد که در صحرا نمره است آدمی بختی از در

صبح سه شنبه او را آوردن بعد از آن معلوم شد که

دو نفر عرب سواره و یک نفر پناک، گفتند حاجی حقیقت نمره این

سه روز محرم بودیم روز شنبه سه شنبه فرجه بود و یحیی رسیدیم
 همان غایت بخانان است خانه سکونت اهل بیت به آنجه که
 اینکه راه امروز همه دره بعد قرار یحیی و یحیی گرفته یحیی و یحیی
 همان یحیی است که در شیراز آب یکیزه عریضه یحیی چه
 بعد از یحیی آب چه چهره است در شنبه ۴ رایی در سنگ از دای
 پایش ترا افکندیم روز شنبه ۵ روز چهار رایی یحیی و یحیی
 دارد و که معطی شدیم در دو و پنج رایی یحیی و یحیی
 ح علیه السلام از قورن که در نیم و پنج رایی کوه نور است یحیی و یحیی
 و سکه از چاه زرم یک سکه آب اصفه غلط اصفه محرم
 شرف شدیم بعد از طواف سمرقند و مرده رایی اصفه
 که بنزدی مرجهت که در من جاسر یکروزه از شد رخسار که در تمام

افند

یک شبانه روز مشغول بودم بر پیش افکند یحیی و یحیی کنون
 که بعد شب را بحکم شرف شدیم عیال حاجت یحیی و یحیی
 حضرت دال که از شیراز آمده بعد به اسامی که در محرم که امروز
 آمده ام عصر ام عیال عیال یحیی و یحیی شنبه ۵ روز حضرت
 شیرازها آمدند خانه که بجهت ما گرایه که بعد یحیی و یحیی
 دیران که بعد یحیی و یحیی آمدیم خانه در سه رایی شرف قدیم
 بعد که به شرف یحیی و یحیی به چهره یحیی و یحیی از یحیی و یحیی
 که پنج شنبه یحیی و یحیی از یحیی و یحیی قطع مرشد میراد یحیی و یحیی
 بزرگ که به شنبه است او هم در همان خانه نشسته بعد یحیی و یحیی
 بعد روز دوم به صبح شام بحکم شرف می شدیم یحیی و یحیی
 دفعه که طواف دو طواف با می اصفه شرف یحیی و یحیی

حضرات اهل تسنن شریف بافته که امشب عرفه است
 همه بجهت الی کوچیده رفتند بمنزله حرم محرم خلوت
 امشب فرصت غنیمت که الی نزدیک صبح بجهت الی کوچیده
 بودیم و بکام هر حجر را بر بسیدیم پنج مرتبه طواف کعوم
 طوافی هفت ثلث است که هفت مرتبه باشد بجهت الی خداوند
 این نعمت را نصیب کعبه صبح جمعه ششم بعد از آنکه بکرم شریف
 در زیر برابر حجت محرم شده و قیام بعد از سحر و نماز
 اشرف والدین است و طواف الی بملک طواف یکبار است
 حضرات کعبه باشد شریف در منزلت کعبه بکرم بعد از نشسته
 یکبار است که توقف در منزلت بجهت تمام حضرات از حرم
 طواف عرفات با آنکه تا غروب بخند و دعا بودیم شریف برادر شده
 الحمد لله

بشد آریم سست جمع نجهت است سن بفرقه بود صبح
 بعد از طلوع افش بر بجهت الی آمد و قیام در حجره را با آنکه
 قربانی کرده ممکن شد که بجهت طواف بکرم شریف بودیم شریف
 در دوازدهم حضرت شریف را حاج شامی و حاج مصر بر سر کاف
 اشرف از خواب بکعبه در کوه بار و طواف بجهت الی شریف
 برفت بعد از آنکه شریف در شرف اشرف از بجهت فردا برفت
 حضرت شریف از فراموشی شریف آمده طواف حج و طواف را با
 آنکه هر حجت کعبه شریف دوازدهم را هم ما نیز بعد از ظهر و لقمه ام
 سبب حیف رفت نماز بجهت آریم در حجره را با آنکه هر حجت کعبه
 شریف را با وجود هر جور که بجهت الی رفته و طواف کعبه از خانه
 سست نجهت که حجت شروع دنیا و آخرت همه را الی الله بر اعظم

بواسطی بر لجه اکثر از این صبح نخست شایب سیزدهم تیر
 و انجان در دسترس شد مائت روزت داشتیم طایر خراب
 که ابراهیم کن مردم کجایه لک خدا در جم فرجه صحرای کشته
 هر طور لجه کرم شرف شد مائت ۲۲ انکه بهتر شایب زار
 حضرت ابوطالب و حضرت جد که کبر و علم و عین و حضرت
 آمنه مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله شرف شده شایب
 بد قسم لجه کرم شرف شده در پشته شواله طواف کرم روزه
 فرجه محموم عصر کرم شرف شده سوار شدیم آیم بیایید
 عمره می بریزد و عرف شایب محسوس است بحال اینکه صبح سوار شویم
 بعد معلوم گشته که این عرب حربه شتر ندارد و در ششم فرجه
 توقف کردیم سوار لجه شرف از صبح و الله صبح لجه بعضی رجا

همه درین صحرای مطلق نمره هوا هم باشد رقبه شایب خداوند
 جوشتر زخم فرما بر که لجه شایب نمره شرف شویم
 ساعت بعد از نمره از روز چهارشنبه ۲۴ فرجه از شایب
 که سوار شتر حربه شده روانه لجه شدیم لغو ذاب الله لجه
 شتر با که هر که شایب بقدر و کمر راه میرود نزدیک طلوع
 بود در فاطمه رسیدیم آب جارد داشت از قوز کوراب حشمت خان
 کرم بود سوار شتر کرم که با شنه شایب بعد از نمره
 از روز شنبه ۲۸ شتر کور سوار شایب درین شب دراز خوش طلوع
 صبح راه رفتم نه شام مکنت شد خولجه لغو ذاب الله و ششم نماز
 فجر را خواند سوار شدیم تا که اردو گشته شتر لجه
 ۱۸ ساعت به شترای مردی راه می رفتند در شایب از لجه

رسیدیم منزل پر خطه یک چنه خانه بودند و آنهم رفت
 می شد یکم چنه آن خب پنجه روزه ۲۹ فرجه حکم موارثه
 راه اقله وقت مغرب یکم غایب شده و نماز خوانیم پناه که از
 حلال یکم سه غلام سیاه زبان نه فقم عیبه لر جیح می اورد
 نیکه از نر شتر قرم از قرم برادر و محمد را داد و نیرند شتر شوی
 چهار ساعت از دسه که نشسته پناه شدیم وقت نماز صبح بان
 هم گرفت و بگویند چند روز از قوس یکم در دار کر می نشو از قوس
 پوشید در کجا ده عرق یکم نفوذ اب به از بستان مردم چید
 روز شنبه غایب محرم حکم ۱۲ در پیر بند منزل که چنه پناه
 آب به و چنه خانه از نر شنبه غایب محرم حکم وقت غروب موارثه
 یک ساعت از شب که نشسته جیح را لقا پناه شده راه که می نشو

لشکران

شتران را قطار کفنه هزار و شصت امشب تا نماز صبح راه اندیم
 بعد نماز خوانده موارثه شدیم تا چهار ساعت بغروب منزل زان
 که کن در دیا است رسیدیم پست ساعت تمام در کی ده بگویم که سینه
 به قوت و غذا منزل زان تختستان که شتر دارد و قلع دارد که
 منزل دارند و پسته که بگویند چند عرق لقا توپ ام در لقا قلع لقا
 و نایب هم دارد و دیگر اصد موارثه جیح تا خانه است
 سرکار حضرت والد هم اسطه دام این به این هم اظهار کس
 و در دیا دارند خداوند و جیح بر کس این خط لقا بر شنبه شدیم
 محرم سه ساعت پسته مانده از منزل زان موارثه فرقه صبح
 در بین راه خوانده موارثه شدیم عصر بر این نماز ظهر عصر پناه
 دوباره موارثه شدیم ام ای ساعت مغرب از شب که شتر موارثه

بودیم تا آنکه بمثل پرخشان رسیدیم چنانچه چاه آب در محل
 بهیچ کسر خاطر نداشتند کسرا ۲ ساعت سوار باشد از شهر
 و حرکت آنست شتر بجز بر حیج بهر یک زده که ارتقا بخیر و تفریح
 خارج است پنجمین دانه به شام جمیع همیشرا فاکه خاصه
 صبح از طلوع افق باین بنا حرکت نمود هر کس که از آن وقت
 حاکم اسطه فرستاده که مردم از دست در نقشه جوار فخر
 چاره نیست انقدر همیت کشیده ام که خود را بجای شامی رسانده
 و هیچ فضاقت بعد از شامی معلوم نشد بهر تقدیر رسیدن
 بهر قافله و بار کوهان شامی بود بهر همسر که بعد از سوار شده
 و بهر برادر و در کشته ۴۴ مد محرم کجاست اندر و هم راه دره
 و از دو طرف درختها خار سفیدان در دانه بود و شامی عصاره

شده بعد از ادا در حجاب سوار شدیم که ساعت از
 شب گذشته شب چهارشنبه بخم دارد شدیم حاج شامی
 افاکه بوشتر با همه در بین راه و دانه به یک فکتر در شام
 تقدیر که آن غم شب شامی طبع کعبه وقت اذان صبح حرکت
 محله تمام حاج برین دانه این منزل را که موعود بود بوضع
 و بعد از بر خیزد شامی علی بنز کوبند و بگویند این دانه به شامی
 است نه نخلستان را دارد و دو سه فکتر از بار را دارد
 سر کار دانه ام اسطه اقر صبح برادر شده و حاج را که
 پشت سر حد شامی را گرفته ترفیع بر دانه پیغام داد که مال
 هزاریم جواب در حقه همه روز نما گرفتار شده شمارا بنده امی
 و ترفیع بر دانه الی چهار ساعت از دانه که شامی بهین

گرفتار جمالی بر سر روضه بود نیز لم حاج بخاره لایبر
 که کم شتر مار و امانه آورده و نرودار شده و از نرول اردو
 که بر فخر است حرکت که همه در بیان دره بر فخرم دوست با
 آبا و بر لعل خال شتر مار در دانه که لعل و آب در خور است بسیار
 و با صفا لعل بخش ششم چهار رشت از شتر که نشسته و اردو نرول
 بر فخر شده و یعنی آن را در میان بر سر لعل رشت غدا و لعل
 خوابیدیم وقت طلوع صبح حاج می حرکت که هر کار و الله
 ح م بسطه دام اقبال و الله حاج شتر حرکت که این فخر
 ابو نصر میرزا بابا رسته در آینه و در شتر از دور که نشسته و نرول
 حاج رفته بود در باغ که آفتاب از خیر لعل که او را لعل که لعل
 چند نفر لعل که نیکو شتر را را از چرخ در دست بر نهاده و

اردو رفته معلوم شد هرگاه اینها رفته بعد شتر را لعل و لعل
 لعل و شتر که تا چه مقام و شتر با شیعیه دارند که بیای
 بجای ما هم بسطه لعل چهار رشت اردو رشت که نشسته
 اردو نرول بر فخر سوار شتر را در راه شدیم با اردو رشت نرول و
 بعد به منوره داریم این نرول چمن و کرمین است خدا و نرول
 بسطه و خودی فخر نرول که باستان بر ک نرول شده و
 ان استان را ریه در نیم چهار رشت از شتر لعل که شتر
 نرول خیم رسیدیم اسم این نرول اردو رشت لعل که شتر
 که چندین مرتبه آمده لعل هرگاه غلط و نامر لعل که شتر
 لعل و رشت صبح لعل که شتر لعل از طلوع آثار حرکت که
 یک رشت نیم لغزین نرول و نرول و نرول که شتر لعل که شتر

همه جا خاسته بکنم انقدر صحرای روح با شکوهرت که حد
وصف ندارد بعضی درختها بر بزرگ بی خار سم نه چارست
که اینها چه درخت است گفتند درخت است که از او صمغ برودن می
و از او دغ میبند و درخت میکنند اصد درخت بعضی بسیار
بزرگ بعد در کاه ریز نیز درخت مشبک او شن نم است
دیگر که قمری است بد اکشته جا هر بعد دور درخت خندان در صحرای
بعد از قمری که در چهار رخت است که شبته نزل برسم بهر جهت
این قمری شترهای لاغر ضعیف و له سکههای چالاک است
آنرا نه که بعد از اذان صبح بجای شام رسیدیم که در شرف
حرکت بعد از نه رخت در کاه و شکوفه در بوم
بقیم بعد از نه خداوند بر کاه ما چای را هم کند که قمری سلاکت شده

تا چادر را بر پا کنند نماز صبح تمام شد خدا انصاف
به قصد بره که حج را گرفتیم سیه های زبان نفهم این
شترها مردی میکند نزل از دور که شبته ششم در محرم است
بگویند بر بستر است و از قمری که شتر و شنبه بدینه
رسم صلی الله علیه و آله مانده است خدا انصاف ان شاء الله
توفیق رحمت بفرماید که فواید که شبته ششم در بدیه ششم
چهار رخت است از شبته ششم در محرم که شتر از بره سوار
شده راه افالیه است که شتر سوار است وقت فریضه صبح
شجره رسیدیم در سبه شجره فریضه صبح را که زده سوار شدیم
قدر که راه فرسودیم تسبیح آمده ایس سوار را بعد از صبح
نظم بسته سواران میروند و عربها بعد از خاتمان سوار میگردند

کبک کشیدند و چون که ایشان شایسته بود این صبح شایسته
 این سازه چه جان داشت که سرکار را بسط بر اثر و الا
 حرم بسطه مرطوب بفرمایند که این حرکات که شایسته
 این شایسته نکر کنند و هر که که شایسته حرم بر که
 کنند بنده است با کعبه شایسته حرم فیان شد بعد از حمد الهی
 که فدا و بزرگ لغت عظیم الفیض این بنده در سیه که بجهت
 بجای آید چهار رخت از روی شایسته محرم که شایسته دارد و هر بنده
 منوره شدیم نزدیک حرم بر که خانه بزرگ خطرات منزل غصه
 در بالا خانه که در میان کعبه و کوه احد هم در میان کعبه و کوه احد
 صفا و هوا خوی دارد و بنده در میان شایسته است این کوهها
 بعد از شایسته است که شایسته از سر آمد و هر که که شایسته که آخر وقت

همه چیز هم برسد از قسید فدا می تازد و با نجان در میان
 خب که شایسته و بنده است پس از در و در منزل نهاد و هر که که
 بحرم بر که شایسته شدیم استن بر که بوسیده است
 خوانده بحرم بفرستد شایسته است و هر که که شایسته است
 باب الحمد بحرم بر که شایسته شدیم بعد از خواندن زیارت
 تا چهار رخت از شایسته که شایسته در حرم بر که شایسته شدیم
 چو غنای که بفرستد از کوه بسیار با شایسته بفرستد آن که شایسته
 چراغان که بفرستد طبعه است شایسته ره دارد که هر طبعه است
 دولت چراغ می سوزد در حرم بر که شایسته چراغ را که شایسته
 هم آواز که شایسته که شایسته دارند و او را شایسته در حرم بر که
 بعد از نماز شایسته در میان شایسته است و هر که که شایسته

ذکر بگوشت یک دست هم رود در حرم مبارک شکر ذکر بگوشت
 و بخور خوشتر لا اله الا الله بگوشت خالی از قیاس و ثبوت بقدری
 هم اسم مبارک را ادا میکنند که در نفس می افشند و غش که بر زمین
 می افشند و از عرفان آنها خبر است هم چنانکه بزرگ بر سر و صورت
 خود می کشند محمد حضرت رسول الله علیه و آله و محمد در حرم مبارک
 معابر صبح مبارک بوجوه شنبه که در وقت است بهار از نو شدن
 بحرم مبارک و حوائز زن بارت و زیارت عیون و احوال کار شده بگوشت
 شرف شده هم اینجا بنگهدار و زیارت مبارک است زیارت کرم از
 اینجا رفته بلا سبب شهد از زیارت گفته تا نزدیک کوه که بگوشت
 و محرابی هم دارد و داخل شد در رکعت نماز خواندم و دم کوه در خمر از
 لایق است در آنکه هست گفته قرآن بجا حضرت ختم نبوت زکریا علیه السلام

قدر بر ما فرستیم تا آنکه بگفت کوه رسیدیم اینجا هم زیارت بگوشت
 مراجعت کردیم شب شنبه بگوشت هم شکر محرم بگوشت از
 در باب الحمد بحرم مبارک شرف شده و زیارت حضرت نبوت
 علیه و آله و صدقه طاهره علیه السلام را خوانده نزد ستون نوب
 آمد و نماز خوانده دعا ستون را هم خوانده مراجعت کردیم صبح
 شنبه بگوشت هم از باب جبرائیل بحرم شرف شده هم بعد از زیارت
 به بیت الاحزان آمده روضه خواهر پسر ار استماع ذکر مصیبت پیغمبر
 مرحوم شیخ احمد احیاء که در پشت بقعه مبارک چهار امام است
 و آنکه خوانده بعضی صبی دیگر هم و آنکه خوانده زیارت حضرت فاطمه
 زهرا است و در دو جای آنکه آمد در بقعه که پشت بقعه است
 و شیخ ابوسعید هم در آنجا سرفون است زیارت محمد ثانی در حرم مبارک

حضرت امام حسن علیه السلام زیارت حضرت فاطمه بنت اسد
 علیها سلام را بجا آنحضرت مراجعت بخانه کعبه پسر از صف بنهار
 زیارت حضرت عبد الله علیه السلام هر چه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله شرف شد م زیارت محمداً رحمتاً کوم شریف
 ۱۲ شهر محرم بعد از نماز عشاء حضرتان بجرم بر رک شرف شد
 بعد از زیارت حضرت فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله و صدقه عطا
 علیها سلام بخانه مراجعت کردم صبح چهارشنبه از باب حشر
 بجرم بر رک شرف نماز از آنجا بقیع رفته زیارت ائمه
 محمداً رحمتاً تبرک کوم شریف شد بعد از نماز بجرم شرف شد
 زیارت کعبه محمداً رحمتاً تبرک کردم صبح پنجشنبه محرم از باب
 محرم بر رک شرف شد پس از زیارت بقیع رفته ائمه بقیع
 اذکر الله

زیارت کعبه وقت مراجعت در بکلی صحیح را دیدم که تازه و
 می شد نه بخانه آمده شب جمعه ۱۴ شعبه از نماز از در باب
 بجرم شرف گشته زیارت حضرت خنساء صلی الله علیه و آله
 و حضرت صدیقه طاهره علیها سلام را بجا آنحضرت محمداً رحمتاً
 ستون اول رکعه دعا خوانده مراجعت بخانه کوم صبح
 جمعه حاضر شد هر چه خاله که همراه صحیح جدید آمده بود در آن آمده
 عصر زیارت ائمه بقیع رفته سرکار حضرت ولایت محمداً رحمتاً
 سر خطه الله در بقیع بودند از آنجا زیارت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 شرف گشت یک عتار بر شنبه که شنبه همراه صحیح می
 از راه م تملک فرما گشته بنا بجا امیران و دیگران
 که آمده بود در منزل عتات و کعبه می بینم در ساله بود که شنبه

حضرت والا عرض کنند مرا عرض بفرمایند که در حالت نماز
 عریضه حالت ایستادن عرض کنم حواس فرغند و کبریا در دل
 مرا شهادت دهد که من است تمام این حج از کوه عظیمه پس از کوه کبریا
 بایستد و از حضرت والا آمده بودند همه را که ایستاده نشسته اند
 و همه را بپس از خود که ایستاده نشسته اند که در این ایستادن
 مردم بر حرف میزنند صبح شنبه اربعه شنبه بر بار حضرت
 رسید صلی الله علیه و آله و صدقه طاهره شریف شد پس از
 زیارت مراجعت بمنزل که من نشسته و من نشسته و من نشسته
 ام بر در و در شب بجهت الله تعالی بحکم مبارک شریف شد حضرت
 معتمد صلی الله علیه و آله و محمد علی علیه السلام را که بودند من را
 قانع باقی نمیکند از حج عظیم تا من چهار روز در حرم نزد حضرت
 بمانم

سارک بودند خیلی عجب است که این اشخاص هیچ از من
 احتیاط ندارند بر ما بر ایشان در کوه به و میر می شده و من
 بنی به صاحب میروند و بدون اینکه کسی معرفت که باشد روز شنبه
 قیامت که شریف حج در بانه را حرکت بر بار بار که
 بعد موقوف شد صبح چهارشنبه محرم محرم حج عظیم
 از دست گرفته از بدنه منوره حرکت که به بار بار حرکت از کوه
 و باز از کوه ششم که زنجیر جلور گرفته که خاوه بدید هر چه از این
 بیرون آمده در خارج من به جمع شدن حج تو که من
 چهارشنبه که اول چه در رک رسد است در من نه
 زلف شاه است در حقیقت هوامش بر بار است بسیار روح
 صحرا کوه من به من است خداوند است الله تعالی بحکم مبارک

که درین زمین مبارک مرخص شد و در درختی بفرماند که بکار
 دیگر بعتب بر سران زکواران شرف تو هم به سختی راه
 و جملها سپاه بوالطه بمرتب عتبه بوسی بطرف شد و صد
 از پیران در دوازده سوار کشته هوا قدر هم خورده قدر کشتن
 بنابرند که سه هزار نفر کشته شد که این صحنه از آنجا که
 که این بخت طاعتان رسیده که کار حرم لطف خیر شدیم
 و نصف کرایه را از لطف این فرستاد که از راه شرف لطف به
 جوانان شرف لطف بکریم در باران لغاه بیداریم یک صد فغان
 برون با ورم آمدند جلور گرفته گفتند چرا جلور ای کبریه
 در جواب گفتند عاده بخوانند آه و همار گفتند که تا کی بود
 پر دخته خلعت هم دلها هم کرایه شهاب گفتند که به نوحه کایا
 ما را

تا که نر لطف ابرو دیرم اوضاع بر سر است با دهم خنوم کفتم بر کردید
 بعد به پیشرو الی مدینه و در حکومت حرف را تمام کند کرد
 بر این هم که همراه حجاج حید مردم لطف به را بوالی مدینه آمدیم که
 شریف بکر دین که دیدن این زمین رفیع نیست که بود از این
 قبیل نقشه باب ریخت با ناس پیش آمد و خنوم حجاج
 شیراز رفیع الملک و سایرین تمام فرستادیم شرف
 شریف که کرایه می دلها بود و نر لطف از راه افکاران باران
 شدت که بیل که آمدیم برویم روضه خانه در شرف لطف که شرفی
 توان است که در راه را چوب نر لطف هم همراه است که کامرانی می
 خوش بگوید که نوکران این شرف لطف از فرخ خواست نر لطف که هم اجماع
 باشم مرد زکات این شرف لطف قدر از راه را چوب نر لطف که بار روضه

که از سید جبار شده که اقباله لایم بر روی خانه نهد شتر را آب
 می بخاشد بهار چو شتر از آب گرفته تا یک شتر نیم لغوین نه رعد
 و برق بعد میوه ام می گرفته بود بعد از برشته شدن درخت و صحرای که
 سوار شده بود بگردانید در این صحرا و کوه چو شتر که همان چنان
 چنان بعد از شتر منزل رسیدیم و شتر که غزل قبله را رسیده
 است شتر از شتر گرفته بود پس از دو روز در ظاهر شتر را
 سرتیپ بعذر آمد که مانده استیم چنان کفتم که کماله با شتر
 یکم هرگاه فریبده استم شد شتر را بنشیند به کوه خواب
 عکس را بکنار در بر روی قندله را به انداخته چهار نفر لغوین همراه داشته باشند
 حرکت بر به صحرای است ایله کمال را بخیر بکنج شتر از دور
 محرم کفتم که شتر از منزل قبله را رسیده اگر چه هوا ابر است کعبه را از کجا

نزار و بعضی جاها زمین شتر زرد و سبز است نه شتر از شتر جمعه ۲۱
 که شتر منزل پر اید رسیدیم خزان آبله داشتند و جاهای دلو
 و در این کشت هر می شد شتر را شتر و شتر و شتر راه آمدیم
 از بسکه این شتر را حرج به بر است و راه میوه بود و جمعه ۲۲ شتر را
 در دست گرفته بودیم شتر را منزل امروز تمام دزد و کوه است بعضی جا
 قسرت است که کجاء مانده شتر فکوه بخورد شتر را راه میوه
 مانده قطار میوه است که راه میوه را کام نخت شد هر صبح
 و سینه هم درو دارد و یک صلت خرابی در کج و ده اقلیم ام که
 پروان است باز را از مرغ نمیده شتر و بعضی صبح در میوه که از
 عدم مال در کوه عظیم مانده بودند امروز از صبح می آمد که کدینه
 شتر شتر از کوه بخورد و شتر در از مرغ می آمد شتر شتر ۲۳

نشر عت ارب که شده منزل بر خلع دارد که رفته
 پنج رخت بعد از آنکه از منزل بر خلع حرکت کرده منزل
 که از چپ طرف صد روز دارد در کوه به معلوم شده که درین راه
 خود چنانچه در جبهه الهی است اما در که در بعد از آنکه از منزل
 بر سره باقی خشت را در آن سنگها را که شعله می برانند
 که شعله صوفی خشت بود و باید بدان حج لم حرکت بسیار
 بمال حین کرد که در آن به نظر می آید اما به که الله که از منزل
 اسم این منزل در میان است الهی که خشت است بحد چاه آب
 و چند باب خانه و یک دیوار دکان تا اینکه صبح می افتد
 خوراک است نماید که امارت را بر خلع شده و خان
 نام از این شهر است که بارش بر در شهر از کوهی که در آن است

سر زده و دیگر که واحد موت را به خشتش کوپیده با شسته
 بر کشت از قور که معلوم شده حواله که در او قور در کوه دارد و به
 خشت را در در هر که از برایش به مانده و شسته چون شسته
 منزل رسیده بودیم به شست از طلوع افق که شسته از منزل
 حرکت که به راه افلاکیم صحرای در آنجا بلکه است و محرابی آن
 این دو منزل که نیز یک ن در شمس باشد آری خفته نرود
 بر سره است هم نور زده شد این است که از زنج داشته باشد
 را اینکه به شرف می شود تمام منزل آب داشت و این
 هم به شمس یعنی نداشت که شمس عاقد راه آب در خور است
 دلجه و غیره که در آن خشت است به شمس به عرض لم هر که بر
 که شسته افوس خلودن شهر نرود و امید دارد بر که خشت است

کبرانی
 شریف

که این چند روز هم بسند بگذرد و چهار رخت از تن بکنند
 محرم که رخت منزل ستوده رسیدیم یکم رخت قافه بدر
 در در رخت قدری حرم جدا گشته تا اینکه دارو شدیم
 فربا از طرف به بهمانه شد معلوم گشت که جبه که در دو کشته
 دسند و قطعه ربال و راسه بجهت بهمانه است و اسرار است
 بقدر که آدم سید پیشرو و شریکند بعضی شهابی از پیشرفت
 و برادرش و کامران و کمر و نفر و در از وقت سید و کامران
 شریف بهجهت در چادر نوک را بسته شد و شهابی و شهابی و شهابی
 جابر گشته ن قبایل چنان شده ادغام کشیک می گشته
 صبح فوج که گشته اند دو رخت بغیر از نزه حرکت کنند که
 تا صبح را منزل برسند و خطه ای که اگر شهابی و شهابی و شهابی

جمال از غنچه بر خواهد آمد و حال آنکه از روز بهار حوال پسر
 حاج عیبه الهام در بار دند کسیر عزیر راجه آب منزل ستوده
 عودا با برادرش است که شام شب پنج شده است و بدین
 کفتم نهاد را بخود نماز ظهر و عصر را که به یار شون بهار رخت نفوس
 مانده روز دوشنبه ۲۴ محرم از منزل ستوده یار گشته روانه
 منزل رابع شدیم امروز هم صبح بجهت است و هم حرکت از منزل
 حال رو بجهت است روز یکم و دو که هوا ابر است چند روز است
 که در جبهه سکنه در دو کجا و به پاشی است با یکدیگر از پیرین عرق متعرق
 وقت نماز مغرب صبح پاشان آمده نماز خوانده یار گشته است و شهابی
 از شب سه شده ۲۴ گشته بخشنه رابع رسیدیم کجا که در
 جبهه صبحی و عصر شده نمازها رسیده زمان نفهم شهابی و شهابی

باز کعبه بقدر در عرض نیم مایل در محوطه گرداننده هر طرف فاصله راه
 را پیدا نموده با هزار رحمت از آب که شسته تا راه را پیدا کند نیز با
 زدن نماز صبح شد نماز کعبه چنان خورده روز ششم ۲۴
 در منزل رابع مانده شش چهارشنبه ۲۴ اربعه هجری و شش طوع اقباب
 چهارشنبه ۲۴ از منزل نوزدهم در عرض بغداد نوزدهم کعبه و در
 بیابان کشته بمباران و از غار ششم در عرض از شش کشته جلای کعبه گرفته
 که نخواهم بار بپسندارم خوشه مانع شوند از راه کعبه که راه کم نشود
 خلفه هیچ کس را بقدر در غار و غور داشته باشد خوشه کعبه است
 این جماعه را سپاه دیوانه خواهم و راه جدید هیچ هم و کات
 به معنی است که در دم یک یک در زنت راه جدید می رسد و خوشه می رسد
 در بین راه چنان در با چشمش که در کعبه نشسته بود بر زمین سجاده
 می کرد

کعبه و کعبه کعبه می شود خیال کعبه بپوشانده محال نخواهد بود که
 در خبر کشته که کعبه حال را به کعبه خلیفه است که در کعبه دارد
 این همه خار بر سر سجده باورند هرگاه که کعبه اطهار می کنند
 و در در میان است و چنانکه کرده هر چه در در میان این عده های
 سپاه اسیر در قافیه می شنید هرگاه در راه جدید می صد در ده
 باشد الله آدمی می هست که بشود سوال جواب کعبه بقدر
 بعد از کشتن ده شمس از کعبه ۲۴ دارد و منزل کعبه کشته در رو
 زلف کعبه که شمس بغروب نماند در روز ششم از منزل نوزدهم کعبه
 شمس نشتر در میان راه از غار پنجم حجاج را در بین راه کعبه ۲۴
 که راه را کم کعبه هم قدر در راه کعبه راه اقله با قدر که فاصله اجا
 کعبه را بر سر در کعبه کعبه در میان در کعبه را آورد و طلاق

پس از آنکه که مطلق میگردیدند معلوم شد قدر است رال است
 یک شش شش شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 پاره شده است و چنان را به هم بکنند و فرج نمر خط مانده
 که هیچ رالها هم نشده که راه کم شده و به در پهن حاشیه که
 حاجت صبح که خسته شد و نه چهار نفر علامت بسیار از این
 تصرف کنند و مکن نشدند بر فرجه آب هم بقدر که وصول
 صبح با زنده و شش شش به چهار شش صدر است و با شش شش
 فته و دیگر شش یک آب که الود بسیار که به شش جانور
 ادبهم آهسته شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 در وجه ۲ در شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 حرکت که راه افلاک تا شش چو شش شش شش شش شش شش
 ۱۰۰

یا آنکه در شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 مغرب به شش شش شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 فرجه بر شش که شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 بدون شش شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 حاجی به شش شش رال سه بود و چنان از رال با شش شش
 به شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 که در شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 پس از طلوع که شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 رو به شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش

بزرگ ترسان است مصلحت در همه وقت و همه جا دیده شده است
 تا هوایسم دارد و قدر خیر است کرم نیست هر وقت از اسم خاک
 شدن جنت است غالب با وجهی که قصد دارد و در هر کس که بسم می آید آنها
 در کوزه بسته کرم است خداوند است الهی که بسبب زد که دایره
 بر دوبرسد هرگاه که مال کار را براند تقدیر که در صده
 در بر نه منوره توقف می کردم که در حقیقت بهر است در روح آدم
 تازه می شود و روح بقاء است با رسول که خداوند را یکی همان
 قسم میدادم که بکار دیگر قمتن غایبان استان مبارک شرف
 وقت حرکت از آنکه منظم به بنظم از راه فتح و فتح و فتح منزل
 از قدرت است که مرکز شود و ادراک طایفه اجماعان قطبیه
 رابع بر ضوای اوجاع ریان طبع بر بزر
 ابرار

بر طبعه را حجت از راه سلطان بهر کجای که خواهد
 و شریف غریب است از راه سلطان و این طبع که طبع
 و الا حجت آب و صفاراه قرع پشیم بستن راه نهشت
 سازد بر حجت از بر نه الی قدره از راه سلطان قبه الرقوعه
 بر حجت بر اشخ سطره رابع قطعه
 خط حده شریحه شریکه است از مدینه طبع بزرگ است
 بعضی خراجه خوب رو بر یکا کنه رو بر یکا کرده اند در مدینه طبع
 از ناگوار است که بعضی خبر از قبه سراسر است و تاریخ
 نیست بر طالع و یخو خور و در بار است خیر سبزه وانه دانم
 بر سه اگر چه از افق حجت نمر حجت کعبه توقف است
 برگاه در مدینه چهار شش خور نمر بعد چه قدر بر بزرگ که در کوزه که طبع

وقت داشته باشیم و مکنج باشد شرف شویم بشرف جمعه
 نهم نهم عصر است عید روز حضرت ظفر علی است پادشاه جهان
 شرف کمال بگویم بهای در کمال استیم کماله سلاست در باریت کماله
 شرف کشته ام و حضرت خضر ختم نبوت صلی الله علیه و آله و سلم
 هر غنیمت شرف کشته ایم همه ایشان است که در کتب کماله
 وقت داریم و سالک در هزاره که در دفعه شرف نهم هم ایامی مختصرا
 و ادعای کتب که شرف نهم در هر صورت حالیه در باقیه کفرام
 نوا نهم نهم عصر است همه ایشان و آج در دار الله در دنیا
 جمع شده خبر بارساند بخان جمیع که هم او را شهادت نفس اماره
 روز جمعه نهم که روز مولود است فضل بنجد مبارک و عید آفرین و کمال
 گفته بفرمود که خباب سپه سالار در طهران شرف مکنج را بفرمود
 باد

است که شرف مکنج است همانی دارد از این هم و همه حواسه است
 که خانه روز در خانه است شرف با در بر شرف با تمام شرف
 با در خانه عذر خواستیم کمال از قورنکر شرف دار الله شرف
 و همای فوهم آینه از نظر ملک و عید کجینان شرف بعضی دیگر
 که در هر جمعه نهم و عید حواسه از قورنکر شرف ملک خنجر کمال
 با فضل بیاند است در هر جمعه شرف کمال شرف هم حضور هم
 با کمال و عید در شرف با آینه شرف که خداوند و عید مبارک
 اقدس شهر بار را در طر حایر خود محفوظ برادر و طر حایر کمال
 فریاد که ابر الله هر در کمال محو کمال شرف راد داشته باشد
 همه روز و قطره و آب و شرف و آب و شرف و آب و شرف و آب
 بر در شرف خنجر اقدس شرف و آب و شرف و آب و شرف و آب

عالم به پناه رباب و در دانه رباب رسیده جمع از غنای جمع
در جبهه بطوریکه رسیده مدخله نیز در صف کعبه در روز شنبه ۱۲
صفه ششصد و شصت نفر از اهل حج همراه و ابورحمان
که بعد از خداوند است الهی که حفظ همه باشد که حال در جبهه
مقیم می باشیم تا چه بقدر رسیده باشد و از طرف می آید
که در حضور حضرت از پیش از خیال تا کنون که ۱۲ نفر صف است
در جبهه طرف فتنه بوم حال تحقیق همه هرگز که کنترل
نزدیک است که در برابر راه رسیده ایم و زبان کوچه که می شنیدیم
صبر جوان و دالان بسیار علی بنظر آمد که حدیثها و نم کس بسیار
در آن که از همه بود و یک نفر خواجه در بر است که به پیشرفته نماز
معه هستیم که در خواجه زبان عربی که که کس در اینجا نیست بلکه
بازمانده

نخاسته بالا خانه را تا شایسته جمع است عیال که بکین خالی
سر تپ که همواره کسها هم المرد که است همراه به جمع رفیق بالا خانه مهر
بالا خانه تو در تو به جمع نم کنه که شایسته بعد از ختم خانه که در خانه
باشد همه رفتن بود و نفر و نفر کوچه و چند نفر کشته جانی
خویش بسیار در آن به جمع خواجه زبان عربی که گفت همه جارا تا کتابه
بسیار جنب عیال به جمع تمام شد از هر در و درون به جمع خفا
قبه هم ساخته بودند و شایسته نصب که بود یک شیر آب سرد و از آن
دیک شیر آب گرم هم از پرده به جمع زن حمام هم بسیار عیال
به جمع جایر شده از خواجه عین که جواب دلچسپی بود یعنی
در بازار است از آن پرده آستره تا جده و شش زلف به جمع نماز
گرم هم به جمع رسیده هم قیام است حضرت خواهرها سلام تبرکها

یک نادران از کج دو طرف را با لدا اصفه نه پایشان یک
 پنجره آهنگ است بوسیده و قنچه خوانند استند عارض حضرت کعبه
 میان در میان بقعه است بقعه آن از قنچه است که حضرت
 والد معتمد المودله روزی در کتب روزنامه نغمه معتمد مرقم
 فرجه نه از بقعه مهران بارک است در بقعه ام در میان آن
 شبیه قبر حضرت حوا است که دیوار کشیده در حوض نه از قنچه
 حضرت والد در کتاب روزنامه نغمه معتمد مرقم
 دیگر از خرابی عثمان پاشا است عجب حرکت فتح غبر غامه
 کعبه نه که در درجه حضرت مرده دفع کعبه نه پس از زاری
 حضرت صمد کعبه بر جبهت کردیم محض درجه منزل معتمد و او نیز که با
 اسره است و این اله به بوشه خواهد شد اسره در و ابورقنه و
 ابوالداده

و ابورقنه است حال که جمعه است و سر دم صفر است اسره
 که در جده توقف داریم بخیر غم و غصه کار سر برادیم خند شبانه
 روز است بشدت بر اکرم است که با وجود یک پیر نیز در خانه
 جنبه که نغمه معتمد به بخور و عرق مصدح است جانی
 بکماله به است که قنچه از درجه با بیده باران خند نغمه اسره
 و الا از به ای که بقعه عثمان چهار سال بران بنامه به بچه
 و بچه قسم معتمد به که معتمد توقف کو اسره در جانی غم غم
 که در حرکت است از سر به روز در خانه نغمه معتمد از راه بیج و بعضی
 از رافع قنچه اسره نه هزار ریال بکعبه خانه محمد دارد و کعبه نه
 صمد دار پول را بر داشته نغمه معتمد در رافع صوحاح را کعبه طالب
 خانه کعبه نه این صوحاح که به بکعبه دارد و کعبه معتمد از نغمه اسره

۷۱

یک چهارم دیگر است به تحریر قبول مردم را منع نکنند و چهار
 نیز کنند که دور و نزدیک هر چه از بر سر خواهر آید و لغو مردار در
 خواهر گرفت مردم احمق در نقد بر آید از سر که نقد است مال کله
 رتف خرج دارند همان ^{خط} ارزانی را دارند و عینی مالی که از
 میزبان است و از نقد بر گرفته که نقد مرغ است بعد از پنج حجاج مدینه
 شرف شده و در چشمان دارد و جدیده است بعد از صد لغو
 که عقیده مانده و بعد از ده را شرف خواهد بود و هر چه از رابع اعظم
 به حجاج از این بر صد لغو که صحت ثار الیه بطبع او شده به تحکیم
 قصد اول او هم می کنند از که این حجاج حرکت کنند ^{خط} می کنند
 کثیر از آن رخ خواهد آمد و هر روز با جرج بر سر که حجاج حرکت
 نموده به ما کثیر از آن خواهد آمد و لغو لغو لغو

نصر الملک هم صاحب این چهار که الان چهار قطب است
 دیده است که بوشهر برو معلوم است که شایان او است که حاجی
 شی خان حرفش بهتر از ادب باشد بهین قسم مانده است و بهتر
 آدمی نزد حاجی شی خان دست دهم که مع شیطنت است چه شکر گرفته
 جواب گفته که شرط میکنم این چهار که بعد برو زودتر از این چهار
 بتزلزل برسد اگر کار غیر باشد فرم این چهار می آیم آه قیامت
 بقصد نان ضرر است که در بین راه هیچ دلهام و بار با فرم
 مانده است در این ضرر و جو طوفان که بنم حاکم بهین قسم شکر گران
 مانده ایم خداوند خوش فرج رساند تا کنون هیچ وجه ابرار کس
 و ابودفوع هم نیامده از جانب نصر الملک هم حرکتی نیست بهر است
 در حال خود هر کس میتواند کار نقد و فاصورت بر کس بر کاه در
 کار کار او

کار پیشتر روح حق است حمد دالید بر آدمی در سلسله ام حاجی شی
 خان را حاضر کجه کفتم تو و عده داد که روز دوش که امروز است
 چهار خواهد آمد حال منی در منزل عمارت تو است داشته باشد
 هر دوش چهار آسره بخانه است که نمیکند عمارت حاجی شی خان
 لاهور است که در میان مردم شهر تپه بداشه که حاجی شی خان
 گرفته بعد از عمارت دالور آمد حاجی منور و جمعی است بیفاق فتنه
 و ابور تازه را دیده بسیار بهر چهار زنده کمر بهر زود است و حاجی
 شی خان خجسته فرار بهر دالور و دها که اگر فرم بروم چنین کرم کی
 بماند بهر شایسته کمر بهر در سلسله گرفته باز طرف ضرر
 جاری بهر آسره که باشد و چهار عدان و کد چهار دیگر که مردم
 اینجا نمیروند لا بتر دالور را روانه کوه با جمعی است که دالور رفت باز کار

کند است امروزه فرمایند که آدمی نزد نصیر ملک فرستادم
این چه اوضاع است گفتی حاجتی است که بکنی بکنی فرستادم
اورا آوردن این چهار رهنم که پیش من فرستادم فرستادم
که صبح بخون نوکر دولت ایران نیستم تا آنکه فراموش نمودم را
دانسته باشم پست روزی است که در قهوه معطر استم عوض آنکه
خوشت را بوی خوش معین نمائد کارگشایی کنی برگاه که کوه نصیر ملک
گفت نشیند و در باب برین چه دخی دارد و فوراً خوش آمد
بعد از خوابی عصر هم نصیر ملک و عبد المحسن خان سرتیپ نصیر ملک
و چهار تنی را و حاج آقا میرزا در چارچوب دود که شربت نشسته
قدور و لوند فدا که چهارشنبه است بسیار بکنند پس فرمودند
است الله در و باور برویم اگر این بیجا سخت نبوالد آخر ماه صفر

در قهوه و اندک بگویم روز چهارشنبه ۱۸ شهریور ۱۲۹۹
اسباب بکشتن به نه صبح بچینه ۱۹ قدرل بکار مخصوص
حاضر که بسم الله الرحمن الرحیم گفته در بکار نشسته علی
همراه در بکار نشسته بود در قهوه و این چهار رهنم تا حال صبح بزرگ
بگماه است که بکنند تا بکشدان بکشد در دریا حکم کعبه
از قرار که نکور داشتند از خود شربت آدمی شربت و است اسم
کبستان بکشد است و اسم چهار رهنم بکشد شربت کبستان بکشد
صبح بچینه ۱۹ صفر و در چهارشنبه کعبه بکشد بکشد
اصد مر حله که نه از خور کبستان است بکشد بکشد که خانه
نصیر ملک بکشد شربت و عبد المحسن خان سرتیپ و بکشد
عمر و سرتیپ هر چه در دست داشتند محمد خان بکشد

همین قدر که فهمید که میخواهد باید فوراً اطفال را نگاهداری که کوی
 ایستاد اطفال را میگردانند تا بتدریج رسیده ابراشور انرا
 نداشتند که بفهمیم همان که در کلمه در میان نم نم کلمات قرار دارد
 حال آمده فهمیدم که تغییر تدریج کلمه نه شش اطفال بعد از شش
 در روز دوشنبه شب تا بلاتخت مراد که از یک کوه کوه بلند شده
 شب سه شنبه تا صبح خواب نکردهم همان شب که اطفال بودیم
 اطفال یک کلبه هم در ده رکنی عرشه باز جابجایی در شش اطفال
 شروع با دوازده کرد تا صبح بیدار بعد و کشته شد تا تمام شد
 و صد اطفال از او ظاهر شد در میان شش که چهار دگر
 که شش مندر ببار ایستاده ز رسیدیم روز سه شنبه ۲۴
 ابر است و باران شد تا میگردیدیم آن تمام و اطفال در روز شنبه

مراد و خداوند بخشش رحمت کند که بسبب تدریج برسم حال که کوی
 سر که بکشد از قرار که بکوبند عصر از بار ایستاده و خوابیم
 ابر این کلمه بر شش تمام به شش اطفال نه در شش از پنج عشت
 بغروب نه از بار ایستاده که شش در میان در یک کوه شش
 ساخته نه از دو برین شش فقه و جاسر عشت نه از یک عشت موافق عشت
 از بار ایستاده تا آب جالبه بعد بدقی بزرگ روزه بود که شش
 بلا سر آن جوارخ روشن کنند که در کشته در شش عشت
 بغضه که بکوه بخورده از روز آب در شش بکوه غرایب که کشته در شش
 بجای از بار ایستاده که شش کشته بکوه غرایب که شش
 چهار شنبه است شش شش عشت که شش چهار شنبه آخر صفر است
 شش تا باران آب در شش تمام است که شش از شش شش

گفته چهار روز در میان هر یک کمر نزدیک شد هر یکی
 بنده شده از پشت آینه تا شام کردم آمد آمد چنان نزدیک
 بقدریست ذبح شد که بزرگ جوفی آینه هزار جوفی در آن
 کوه نمیدانست که این دایره هم در دریا است که بن شد نزدیک
 آمده بعد از این کشت و در با چیده شد و یکسان مشورت
 زد با لایم و بر پایش مراد که یک مرتبه یا آینه یا آله کشتی
 بنده گشته مرا معاینه بچشم خود بدید همان که صدایند شد حرف
 این کشتی را عجب جوی دادند قمع کشتی هم بهمان قسم که بشیر اند
 بهمان قسم عقب رفت ربع رخت کشیده و از نظر نا بدید شد روح
 از بران همه از غنچه که این کشتی و خطه این مردم معجز بود رفت
 عجب مردمان به شعور مردار و ابران بقدر ذره ادراک هزاره محسوس

مردمان فارس که مستعد آواز میشد که میخواست بر سر پا
 کنند بعد از که نشستن کشتی را صبح از کشتی را
 و حرکت کشتی خواب نکردم باشد هر چه تمام تر با می آمد صبح
 چهارشنبه و صفر و صطوح چهارشنبه بود است با دقیری
 آرام است جناب سلاطه باها آقا بر آید الوما که بشیر اند
 اصغیان است در کشتی سید خوله است و عا چهارشنبه بود
 و غرق شدن در دریا را فرستاده خوانیم خدا و امان است الهی
 بجز است همه اول حق که بساطت را منزل است نه تو حکم است
 چهار صبحی باشد خدایم کرد شوریده و لها کرد از م
 هر چه بقدریست مراد از قور که نکر است چهارشنبه آینه ان
 بتوفیق هم قتل خواهیم رسیده شششنبه و شششنبه و شششنبه

باشد تر هر چه تمام تر باشد از آن تر است صبح کینست بیدار
 خواب چشم آنها و جود ندارد در مکتب اکنون کینست که بخوابد
 هزار جور آه ناله میکند شده هر جا باشد مراشد بکینست نهایی
 می افتد ز طور که رفع کینست بشود مصدر در مکتب در راه فرج شده
 در لعل کینست که منزل داریم جمع کینست کینست او است کینست در روز
 چشم آنها بقطب است و چرخ را حرکت میدهد از زو قطب و دقیقه
 رفته بهم بر نر زک است خداوند که این کینست در لعل است بنده را که
 چنین است در دریا عظیم قویم مراد در روز جمعه ما در صف و عده و لعل
 که در مسقط کینست در نظم غمناک کینست و او کینست درین چند روز کینست
 و ما نمانده ایم چندی را از دین کینست سوال میکنیم بیکویر آنها چهار است
 و چنان کینست که انبیه و جبر کینست شده و کینست رضای کینست

بعد از بیرون رفتن حج شریف و کینست شریف شده خداوند
 مسبب الله سبحانه و تعالی که راب حدیث تر است نه شریف
 آخر ماه و ناریک شریف شعر خواجه عبدالرحمن به حال کینست
 شریف بی بی بوج و کرد الیه چنین کینست حال کینست ران حدیث
 بخوانند خداوند عالم است که الدن در کلام لفظه دریا کینست احدی
 نمیداند که کینست و چه شریف و روز در کینست سر در کینست رجاست
 خفته خبر ندارد کینست دماز باشد چشم پاسبان
 با تر قند بر عطر زار و رتبه مر که کینست خطه میکنیم از خدا بخرایست
 روز بیرون است و در جده ما را منظر کرد که چهار چار چو است
 و بشمارت راب و لعل در است کینست نشسته اند که جبر و تقاسم
 و با فلدن افاد کینست خواهد مد خرنه خبر جمعه شد و عطف پند شد

شب ششم که شب قدر است و باز شد که از
 شب هفتم صبح از دایره خواب چشم غریب در چشم باز نهاده نشسته
 به فرقه بن میگویم سربارا و از حضرت بهر سبب میگویم هر روز
 بسبب بوطی لوت برساند و از غدا این میان درین
 درم چند روز که نفر خود را میان شده که بهر یک که میاید
 در بوا و درها بهر یک نفر ام و در هر صبح بهر یک که
 دو ساعت از دست گرفته اعلام که نه میخوایم بگویند از هر
 یک که روغ بزیم کوه و خیره بن صفای نمایان است از کوه
 نرگزمه است این بخت از فلک این کوه میگیرند کوه درگاه
 که در سر شب با کوه دشت میان دریا نمایان بهر خیره که در
 اگر مربوط نشده باشد گویند غلط ذکر که است امر در شب

بگویم که فواید طریقه بر سبب میگویم انهم خداوند بهر سبب اند
 حال که سر در کف دست کرده نشسته ایم شریک نصف شریک
 روضه خواجه و سینه زده مسند چهار شصت بغیر از نه شصت
 تا خوش بهر جهت از دیر است از نظر برسد ابو که بهر غدا کفن
 و نماز دورا بدیده انداخته از جهت این هم مردم بخت است از کثرت
 طبع جمعیت را از کله آب کفایت نمیدهد از هر شصت لغو در مانده
 برادر را رام کرده آب دریا موج غنیزه کشته را می در کثرت است
 اقدار غیر شایسته ان بلایه است شب سبب است با جراید بحر
 با صبح چه بود و حوائص خداوند بر چه باشد و در شصت ۲۹ در طفر
 پنج ساعت نیم بغیر از مانده کوه بزرگ نمایان گشته کوه مویسه
 بفرستک از چهار دور است لغ طوف خسته است عجب و عجب برای

مردم دست دلچرا از دهن کوه خطر دارند که کوه پسته است
 خوب است هر روز نسبت به اراج کشند و خفا از اشیاء دارند
 جماعت شیراز هرگز و جوق خفا را کس نکند و بنده اند شمس و شبانه
 سحر نه صفر خفیه نیز از مردم کشند همان شبانه با سر روی مردم
 و او را بدینا نه خفته با دهم برآید صدایا عجیب و غریب هم از
 چرخ با بنده شمس هم بنده است شمس از شمس کشند
 بکوه داسر الحکمه بر سیم پنج شمس از دسسه کشند و روز شمس
 بکوه شور رسیده هم چهار نیم بعد از شمس کوه که مخط نمایان کشند
 دو کشتی که کوچک هم از بکده بکده شمس کوه نزدیک بود لیکن
 علق دریا زله است که اکثر نزدیک کنار کوه هم کتیر و ضرر نرسد
 از قوه که نکر کش است علق دریا سیده بعد است با جوق شمس که کشند

از قید بکند زبانه در آب و طوطی دریا کتیر شمس بسیار آدم
 معقول است جمع میدانند و در لیم کتیر شمس ام شمس کتان گی
 بطور بخور حرف بزنند که مبادا بدار بشوم هر چه حرکات
 صدف و بی ادبانه است از راه محله خندان است شمس کشند
 که غم و ریح الله است کجرا اله لقا از کس انما اطار عظیم هم
 دریا آرام است و در علق که زود است شمس غم و ریح الله هم کشند
 که شمس بند و علق که از بند رات فارس است نمایان شمس
 دوت نفر حاج که بعضی از راه کربلا و بعضی از راه محله
 فارس بر شمس اسبابها خودشان را جمع کچه برده
 یک بنکانه و مال قش در چهار اقله شد شمس که تکیه دولتی
 بهم بخورد بلکه هزار مرتبه بالاتر است شمس چهار علق بنده

بند و عیال و بانیان شد لکن انداخته و حراقتند بعضی
از حجاج هم بجهت خرید رفتند میر نصیر الملک این بود که شب را
بماند کستان را صرشت عبد الرسول خان کوم نصیر الملک که در
بند و عیال است آمده و بپوشیدن رالیه جابر ابوالقاسم پوشیدی
در بقا رشت رفت به بند و عیال سرساز رفتن رالیه معلوم
شد که کشت رالیه بخالی است که بواسطه زباله و جیج که بسیار
در بوندر لجه ایستاده پیغام دلجه که فرجه در بوندر لجه
یکدم در باطن خیال این لجه که چند رک که کشتن حجاج تغرق
خواهند شد و کسر تعرض فرماید که کشتن تصدیق بکاره کنند
که در چینه جالین پی پره و رالیه پیچیده نزدیک بفرجه کستان
شخص راه افغان چهار زانو شدی صر که به دو باره از بند
انحراف

۵۴
راحت کنند بجهت خرید رفتند بودند نیامده بودند و جوی که
کستان جال لجه بود فرجه میزد مردم کبر بجهت خرید و چون
حرف بگوشتن امیر فارس فرجه میزد و کوشش بطلب لجه
دقت مغرب چهار حرکت کوه از فرجه میزد و کوشش و چند نفری
مانده بعضی به است بجهت که خوب ببالا انداخته و دو نفر هم با هم
دیگر دعوا لغز می خود شده بکشتن او شجیه بود و بر ریخته اند
از چهار دیدند و هر کوه ببالا کشیده به کوه البرقی
الان را هوا آرام است نصیر الملک هم کار را بشرفر زنی
داشت پیغام که چهار را لقا هر از کستان صر که جوار و لو
از تو معتبر تر هم درین چهار است چرا هر که زنی اندر نه کشیده
روزی زوار و پیه خرج نیست بالاخره این چهار که لکن از نه

با دو دین در کفر پس به اسم رب قشنگ بود گفته چهار
 یحیی است یکی از بونهر آمده به بیله بر هو در هم از نیمه
 آمده به بونهر بر هو رفت در بند رنگه کار و صورت بر
 از انجا به بونهر بر هو چهار که بیونهر بر شو خیا نزدیک به
 و بسیار هم قشنگ به گفته این چهار از آن بزرگتر است
 خدایه تبارک و تعالی چنان میسر یا نه هر گشت فرجه که در بار
 ستر راه خشت تصویر بسته به قسم لغت فارت به می اورد
 این همه اسباب در دریا فوایم که به له که ناخبر شد و نه اسب
 سر چهار را این طرف فرم طرف میگرداند و نه صورت اسب
 کسر میگرداند بلکه در نزد ایشان اسب است بجهت بجهت
 اسب که کسر را کسر بخوابد صورت او را گردانده شد است بجهت مکان می
 طر

با کمال سواد سر چهار را بر میگرداند و در غمت از شنب چهار
 دویم ربع الله که گشته بنام آن با است خداوند ان شاء الله
 این دور در هم بر ما رحم خواهد فرمود و طایفه شد این
 که از بود و بر تر شد اسب شتر همه فرج و حاجت بر میباشند
 از آتش تا نصف شتر به شتر سینه زنه در دهنه خالی باشند
 هیچ نیکویند چه کنند آما به نیمه طبع در شتر قدر در همه خانه آواز
 دف و دایره و سهله بند به کسر از ترس حوت نفع که اسم
 حین در میان پاورد لغت ضرایب این طایفه که از کا فر فرجه
 و آخر شتر شتر چند روز و دم نمودن اسم بار که خضر
 امیر المؤمنین علیه السلام را ذکر کنند پیغام کردم که حال چو اسم
 بار که خضر مولد شریفان علیه السلام را ذکر کنند معلوم شود که کفر

حال همه روزه در اذان ذکر اسم بزرگ مرتبه سوره غنم بفرماید
 اسم بزرگ یا ایام المؤمنین وقت سحر که الهی بکار ارام گشت
 و آب دریا در نهایت آرام است روز چهارشنبه ۲۰ بیع الله است
 بسیار روشن است شد آن حدیث بر عکس در پیش که سه ماه
 شب چشبه سیم ربع المولد عجیب که بوته پراله مژگن عالم دارا
 خلق رشتن عبادت دارند و جد و جد دارند خداوند بسیار احسان
 از درگاه جود و کرم خواند روز چشبه شش عشرت از دست که نشسته
 بسدس در لشکرگاه بوته لشکرانراخته که حججیکه بانه مژگن سالک
 اگر چه هوا ابر است یکبار بر کبر ائمه اطهار باد و اذان است و حج
 با قوت حاکم ابو ثور تا از دور خواند و در آن عدل ایران را
 دید سوار بخاره و در گشت آمد لشکرگاه بوته لشکرگاه جده

این هم نزدیک است هم آب کمتر دارد و در عشرت لغز در خانه بوقت
 الهی از دایره پیرانه شده به بخاره و در سوار شدیم در حاکم
 این بخاره بسیار است و ششک است لطف بسیار خوب دارد
 که بیشتر در بزرگ در مالک اسکندر بزرگ از شش دارد و از هر طرف
 بعد افاق فرش کعبه دورا دور نم گشت که زارده دست استراحت
 بسیار ششک این که نشستم و خط چهار رنگ را یکبار درم
 بعد ابد بوته سیف شسته حال چهار بن رنگی بن لشکرگاه بنه
 پست پند بخور که از چهار باب و در و پاشین بیای و تمام مسعود
 و آنهم از زیر که نگاه میکردم خضر خرم در دریا بسیار بخاره
 در دخت است و داشت یک عشرت نیم بطور بن نه از بخاره
 آمده و اخبر چهار برج که عمارت خود مرتب شدیم و حج

کمال این بنی را بجای آورد که اله تبارک و تعالی در جمعه سوار حضرت امیرالمؤمنین
 در محراب در کار نواب علی علیه السلام و است که نه چشم و دلم در شام
 و مکران سوار رسید بنی حبه بظلمت مکران طهران روز کوم
 روز جمعه هم تا غروب این سوار خرابی و شتم که شرح نتوان
 بکمال اله تبارک و تعالی وقت مغرب مکران طهران رسید امیرالمؤمنین
 غروب می شد شب در محراب بالا خانه رو بریا تزل کوم در شب
 ریح اندر هم بکمال مکران از شهر از رسید توقف در جاده
 کشید غدا نم توقف در شهر تا که لغیر شد با شد بکمال اله تبارک و تعالی
 از شهر از طهران مکران میرسد چنانچه امیرالمؤمنین سوار از شهر
 بیاید بیا بداند امروز که شب ششم است بیاید و خیال کوم که
 سخن و دل از غمی گرفته سوار شود چنانچه طهران مکران کوم در شام
 اینست

رسید از اینجه موقوف کعبه امیرالمؤمنین محمد بن عبد الله
 و نعم ریح الملوک شهادت بالا خانه رو بریا نشسته ام صبح چهارشنبه
 مکران سوار از مکران رسید که عصر دارد در شام عصر در شام
 رو بریا نشسته و جمعه بجه خسته که با لهما که از کردند و کنایه آمده بودند
 ما ندیم صبح شنبه دوازدهم ریح اندر هم سوار بر کعبه امیرالمؤمنین
 بنیم قیامت کعبه بار بار بار کرد و بنیم که با و سخت را با کردند
 باران شد بر بر آمدن گرفت که از ما و دانه آبر جاکر شده چون
 حکم نهجه که سوار شود مکران موقوف کردیم قیامت عصر حرکت کعبه
 در یک فرسخ تزل نا شتم که سخت لغیر بن نه با آمد باران مراد
 مراد شدیم بسوار نواری شده ن شد که کعبه هم جباران آمد
 تزل رسیدیم امیرالمؤمنین سوار بسوار امیرالمؤمنین جباران

و بکریم در زندان بود که مال بختی رفتن بگوشت و عمارت علی بنده
صبح شنبه حرکت کعبه پس فرستاد که در پیش پادشاه بنشیند و طلاق
بدهد و بکمر نه قاطع تخت کشتن در طلاق فرود آید و در میان
ریخته کشتن باز کردند با هزار چوبت قاطع ان را از چوب سون کشیدند
با کوشش فاطمه کی بگوشت کشته اگر تخت بسته بود قاطع فرود آید و در میان
بغیر بن نه بهنگو چوبت طلاق بکار و انرا احمد بن علی بنده شد و در
بالا خانه کار و انرا انزل کعبه شمس هم شمس چهارم و چهارم شمس
صبح دوشنبه ۱۲ از کار و انرا احمد بن علی بنده شد و در میان
با صفا است و از همه قسم کمر و لاله رو شده و در پیش پادشاه بنده است
عبور می نمایم راه کمر است اما پادشاه در روز چهارم اینجا ایستاد
حضرت در چهارم شب با خجسته کعبه است کعبه از کعبه شمس خور است

که کاره

که سواره باشد و تفجیر کند که کسر که در تخت نشسته است
وقت نه پادشاه شده و تا خوردیم تمام کعبه بر کعبه از همه شمس
کعبه یک سه رخت بغیر بن نه دارد و کار و انرا احمد بن علی بنده شد
در چهارم شب از کعبه شمس حرکت کعبه فاطمه حکم سوار جان بنده شد و بود
بر مات کعبه کار و انرا احمد بن علی بنده شد و در میان
نیت بهتر از کار و انرا احمد بن علی بنده شد و در میان
اطاعتها بواسطه بنده که همان دوشنبه روز چهارم کعبه است کعبه
باران خوبه اتصال درین چند روز آمده است که زمین باین قسم
و خرم است بار بار بر سون شمس حرکت کعبه شمس کعبه شمس
از کار و انرا احمد بن علی بنده شد و در میان
راست هم کوه و دره نزدیک کعبه تمام کعبه بنده شد و در میان

باز شده بجز راه هم با طلاق بنود دختر کن رهم در راه بود
 بجهت نهار پناه شده و چاراق با کوا را در جیب خود نهاده بود
 که تمام کعبه از نور که بکویت دو ماه دیگر در اینجا باشد که
 خواهد شد که هر کجا خلک زمین بیای آدم بر خود می نوازند که
 ارباب با رنجه بقاعه است است است است است است است
 که این لغز باید پس از صرف نهار سوار شده بقصر بفرستند که آیدم
 بدانجا رسیدیم که از حمله شستن است کارد نیز ادا شد و ای
 صاحب خیمه بنجه در صحرای زنده بجز الله تعالی بعد از شش ماه در صحرای
 چال زدیم که آب سرد دارد در میان راه هم تفکیر کنشسته نه بجهت
 حفظ قافله این راه همیشه مخوف بجهت کس که الله تعالی کفر و جهل
 که قافله در صحرای افق و خوف هم نزاروان است است است است است است

از مردم بخیر و شرف در چال زدیم صبح چهارشنبه عاصم الله
 از دالکی مراد شده روانه شدیم قریب کس در سنگ که کنشتم
 با دقت کتبی میبود رسیدیم از تخت پائین آمده و سوار شدیم
 قدر که راه آیدیم تخت هم از کتبی و درختان و درختان را با کتبی
 برداشته شد نه بسیار کرد و به سحر بجهت خداوند حفظ است که
 ازین کوهها آدم بدست بکنند در کوه درکن رود و خانه بجهت
 صرف نهار پناه شدیم عجب جایی است که هرگز نرسد
 سبز است در همه قسم کوه و دله رود شده است هرگز کوه نمیشد
 با وجود بیکه صادق است در بهار سبزه است و پانی با وجود کوه سنگ است
 از کوه دباران این قسم سبز و خرم میوه بعد از نهار سوار شده
 دو دفعه بگردید اما این جایی صاف و صاف بقدر خود است

ساخته است اما قسر ساخته است که چار و دار و بار از این
عبور نمیکند با سنگها رقیبه ساخته است که نه با له و نه از رشتن
نخستین است از قرار نیمه یکغده عرض دهی خبر نه سزا در حق او
و از راه دیگر عبور میکنند از آنرا این راه پناه شده و هزار معرکه تا
بالا کردند پناه آیدیم کی دهیم که کعبه بجا بر بار کردند بسیار است
داشتن سه رخت بغیر از سه تنزل کن رخت رسیدیم جمع هوا از
بجای خط باران آیدها در چادر تنزل کعبه و در میان مسجد تنزل
کردیم کاروانه را دارد کعبه خراب است نصفش باران باریدن
گرفت نوکران پاره را خوب درین کعبه بختی با باز هوا
بجای خط کعبه که بسکویت از راه دیروز رخت تر است با باران
بگیر و ندیم شاید هوا باز شده و حرکت کنیم هر چه بخت را باز نشد
کعبه

۵۹
کشیدیم بهیچ وجه اثر باز شدن ندارد و لا به سوار شدیم کعبه
سوار شدن باران گرفت تا آنکه بار کنیز رسیدیم کعبه
پیردن آمد و سوار شدیم قمر را دیدیم بسیار کردند رسیدیم کعبه
شهرت بسیار شد و همه سنگها و شیب باران آمد
حالت هم شغریه برین است زبان هم کعبه است توالت علی الله
جلودار هم نیتوانند جلودار کنند پناه با بار باریده کعبه از هر طرف
که نوشتن نیست تا آنکه کعبه شریف عینه زینده اند چه
سجده است تا هر طور کعبه گشتیم هرگاه کعبه بنویسد پناه است هم چنان
کعبه بجهت غیر بخورد غرضش چادر را جمع کعبه بر سواره از کردند
بالا آیدیم آنکه رفتن که راه بهتر بود که باران شد کعبه
بالا آمدیم کعبه مشغول و دان از چهره سوار بر لبه همین حالت بود

بجهاله تله بکارج رسیده ام آتش در دست کعبه جلاد روحی قنور را
 خشت کعبه تخت هم در پائین کردند مانده بوار اینجا پناه گرفته است
 بردش گرفته و من مغرب رسیده نه باز هم هوا ابر است باران هم
 آمده می آید با جوشش در باران و می هوا دگر صحرای صفای
 دهنش نشسته است روح آدم تازه مرشد رشتن این صحنی است
 همین بار نه که است از گردن ما خلص شدیم حال صفای طایفه که
 بسکنه خرد و خفیه خط است ان شاء الله خط خواهد فرمود
 بر تل خواهد رسید در بار گردن جانیه بجهه قنور که کشید قنور
 بسکنه ساخته نه بجهاله تله از آفتاب بلند پادشاه و عیال
 حضرت والا مقصد الموده راه بطور اجماع است که قنور بار خفیه
 در صحرا مریز از دود خفیه سیر و سیران رود نه از حقیقت بهای عیال
 بجهاله

بجهاله که حال قنور کنز نزار نه صبح افشای بجهاله کجارج
 سوار شده با کنتر سینه پناه شدیم از گردن کنتر ششم برای
 نه را پناه شد و صحرا بر این تمام با بونه است و بونه کار زدن
 که معروف است مال می صحرا است در پائین راه شطرنج را نشمار
 آمده پاکت مرگای عیالیه دامت تو کنترا را آینه در میان پاکت
 اب ن پاکت طران هم بجهه تخته است خردن برای آینه که خن
 روز در حیدر افغنت فرجه یک عت بعد از نمره دارد کار زدن شدیم
 منب شنبه ۱۹ تیر ربع الا در کار زدن مانده صبح شنبه از کار زدن
 حرکت کعبه این صحرا اما کوهها سر رود پسر نبرد صفا است
 دایه بان خوب نیست قدر که آیدیم با کنتر دختر رسیدیم از افت
 کنتر دختر تا با کنتر تخت نیم فرسخ بجهه عیالیه آیدیم تا پائین

که آفتاب کوهان نهاد و خورانه بود نه خورانه سوار شدیم

تمام صحرا را درخت بلوط است زمینها هم سبز است شنبلیله است

فصل پائیز شمران دارد و طرف کوه است و بالا کوه میانی است

بلوط به هم گسسته سبز غنچه از زبان زمین سبز که عبور کردیم شد اینگونه

خیابان بسته باشند قریب دو فرسنگ که رسیدیم

بگفتند پسر زن از کتب پیاپی شده سوار شدیم تخت پیاپی ما

بر دوش گرفته مرادند هوا هم ابر است کعبه کماله باران غبار آید

پیر کتک دختر و پسر زن هر دو لغت عجیب را به قیاس بیچاره آن

خافه که تصور از این راه بگویند میروند و هر چه میکنند نمیتوانند

از شب گذشته بیستم شهریور ۱۲۹۵ که شسته به ارسباران

کندر رسیدیم اینجا سرد است و کوهها هم ببار برف است در شب

از کاروان

از کاروانها حرکت کعبه این کاروانها را از هم جدا و امکنه

بسیار کتک پسر زن است تخت پیاپی ما بر دوش گرفته و ما هم را

سواره بودیم از سر به لاله خلدی شده و بسیار از اقلیم آیم

جابر است لا پیر پیاپی شدیم و از سر از سر گذشتیم بعد سوار شد

عبد و بگرفتند اقلیم پناه و میریم بخدا از لیم کردند پسر از تمام شده

کردند سوار تخت شدیم در دشت ارچین را از پیر پیاپی شدیم

بعده که میگفتند قدمگاه حضرت سبحان است بگفتند که بعد از آن

از در چشم بایرف اقلیم است کعبه کماله تا اینجا از برکت آمده

بلند است بیستم هر از سر به کتک خلدی را دشت ارچین میباش

مهر شیر به کعبه کماله تا از کتک از کتک شیرین هم فخر کعبه

بعده رغبتا نهاد و خلدی سوار شدیم از تخت بیرون نیامدیم اما هم

کتب ریخته آمدیم از کار و نه از میان کمتریم سوار شده جماعت
 آمدیم شنبه دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ و در خان زندان
 شدیم از شهر دوک نفر آمده بودند نواب علی دمسر توکها
 اظهار محبت فرموده بار خان بکارت و نیز از القاسم فرجه شریف
 بسیار سرد بود که صبح ابله ای که بود در دوشنبه از آنجا حرکت کرد
 برادر خان را بلا چرخ را در پیاله شدیم چهار بار سوار شدیم
 چرخ را در پیاله با شتر و آدم جمعیت کال که آمده بود به کار
 برادران و شمع ایران خان و سلطان خان در یک کال که بودیم با
 استعجال چپا داد و باغ غنیمت آید شدیم نزدیک غرور نواب علی
 علی سرکارش هر چه خانم دمسر توکها تشریف آید شریف آمدیم بار
 به صبح سه شنبه ۲۲ جمادی الاول در دوشنبه شدیم بار

هم بشد برادر علی و محمود از جهت بارن که بر کمر نشین در کار
 کریم خان و در دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ و در خان زندان
 همان که بعد از آمدیم بعد از حضرت اشرف و دلد تشریف آوردند
 بکار الهی که خدمت معالی در این کار و محبت و در بار بزرگ
 این بنده شرمند و استغفار فرموده پس از بار علی محرم
 و حضرت حمزه صلی الله علیه و آله و سلم و علمای علم و ادب
 حضرت اشرف و دلد و حضرات و در بار حضرت علی دمسر توکها
 شرف شدیم اکبر ششم محمد پس از در طرف عصر حرام شد
 حضرت محمد را بپوشیدیم در سه شنبه ۲۳ جمادی الاول
 و در آن روز و در وقت نیم روز به چارم بطهران رفتیم در محله
 رقم بخانه پناه پیرم بکار از فتح محلیه چه حالت از نام و داد

١٦٠

روز شنبه چهارم نهم جرات نه هزار دوت نوشت در کمال
مدت و غایت از شرار حرکت کردیم درین راه برین لبت آن که
که معروف است بکوه عبودار قوی که میگوید لکارگاه خوب است
بجایگاه نه پناه شده و نه در نهار سوار شده و قریب غروب
از زرقون شدیم بعضی بار با عقیب ماند و بعد کرد توقف کفر روز
پنجشنبه ششم از زرقون سوار شده و راه قمر خوب نیمه که لاله
بسمت میکرشت دو فرسخ از زرقون که نشسته به پیرخان رسیدیم
از پیر که نشسته بجایگاه نه پناه شدیم پس از صرف نهار سوار شدیم
چهار ساعت بعد از آنکه در دکن جسد در پاهای تخت کنار
نمایند افلاک بعد از آنکه جسد تا شمار ده فرسخ است
سوار شده و رفتم به تخت تماشای راه را قریب که به قمر رسید

از ستونهای سنگی در زیر تخت هم هست علی محکم بر پنجه ستون
 باقی است فکر است ضرافه که بن این نقشه شد و هم
 در حالت از حیدر خبر ما شک ویرانی است کی لایق از تخت جمشید است
 که با کتب و قماره است و این صورتها شکسته نقش که در ۱۲
 از حیدر جائی است که او را آینه خانه میگویند شکسته را چنان سفید
 نقه نه مثل آینه بعد از دو هزار سال برق نماند در میان درگاه
 ضرافه عالم است که در بعضی بنجه حال شده و است از دو طرف صورت
 نقش که در بقعه به باب صورت جمشید باشد و نقش پشته کوش
 است که یکی چتر و شتر است که با در شتر گرفته است و یکی دیگر هم
 چیز دیگر در دست گرفته معلوم نشد چه چیز است نقشهای غریب شکله
 است با در کرده که انشکر کرده است در بعضی مال قبر که آمدیم همان
 کار

با لاکر کوه صورتها نمایان بود اما مال خاک کوهر حاضر است و
 در حفره و لایه است برداشته اند و خیمه در زیر پشته شده است
 و صورتها که اطراف است نمایان شده است بیشتر از صورتها
 بسکته نقش است همه را تراشیده و اندک کسر نمیدانند کار که است
 اما صورت این انشکر کرده که در زیر خاک بعضی دور در مال قد کشته
 برداشته اند خوب به است علامتها غریب دارد از نقش و نگار
 در دو دیوار پشته است اما بر سر است سنا و بر عجم را حیف از این بنی
 غریب که در محله ایران بعضی است و غراب شده است پس از رفتن
 از اینجا برار شده راه افلاکیم در بین راه بارانها ریخته شده
 بعد از اینها رسوا شدیم چها رشتن بعد از این نمره رود حیدر عالم انش
 دارد و سینه شدیم هوا این منزل بهتر از آن دو منزل است غنیه

بزیر برار ثقیق بسیار به صفا است از سخت جمید پیوند
 پنج فرسنگ است صبح شنبه ششم چهارم شب زار پیوند
 سوار شده روانه نزل کین شدیم جمیع راه از کوه و صحرای پراز
 دخت چندان قوش بهجه که بعضی از بیکوین بسیار حید
 شب پوختند و تر اثر اخیتم چهارم غایت بغیرت نره نزل رسیدیم
 با وجودیکه در نهارگاه بقدر در غم نشسته بودیم از پیوند یکین
 پنج فرسنگ است سوار پیوند از کین سردتر است همه جا نزل دارند
 کن رجبارین است صبح شنبه ۹ بهر شنبه از نزل کین سوار شد
 راه امروز به صفا تر از روز پارس بهر غلبه صحرای پراز ثقیق
 دکن را در کوه جایی که بکجه نهار پناه شدیم مجموع صحرای کوه
 دزینق افشاند بهر صحرای پراز نزل تراشد و مرز کوه بهر کوه از مرز

نهار سوار شده راه افلاکیم بکجه دودخانه که صحرای بهر راه
 چوب کجه بقعه با پیر در قند مرغاب بنفشه کجه همان کجه در قند
 نزل کجه که بهر کجه در غایت در سر راه شنبه مرغاب
 که شنبه در سیمان می نماند بعضی بکونید که مرز کجه
 بعضی بکونید مرز کجه در حید است چون بعضی حید را سیمان
 سیدانند و در نزل که شنبه در سیمان همان کجه شنبه
 در غایت است که بنا عظیم بقع است از آخر نزل تا آخر نزل
 امروز چهار فرسنگ بهر از کین این نزل زده کجه از پیوند
 تا کین است کجه الله تعالی مواخست که با چندان حید مرز نره
 حید از نزل تا الله تعالی سیم نزل را بخاطر کجه از نزل که کجه
 اهر وطن را عکات کجه با شمس صبح دوشنبه و هم از نزل

فاکر آنکه حرکت کن که روزه نشدیم منزل امروز سه فرسخیم بجه
 صحرای مجموع از حرکت که بعه بجه نهاد را در منزل که بیست و یک
 صرف بجه روزه نشدیم آن کرم بجه که شش بجه صبح شنبه
 یا بجه هم از منزل بیست و یک سوار شدیم روزه نشدیم منزل
 امروز هفت فرسنگ بجه در بین راه در باغچه صحرای سارک
 هوا هم خوب بجه این منزل نرسیده است یک عنت بغیرین نرسد دارد
 منزل شکنین شدیم صحرای بسیار سرد و خرم است شش سوار شدیم
 صبح چهارشنبه ۱۲ نه جالکشت نیمه از منزل شکنین سوار شدیم
 راه افلاکیم راه امروز بجه دره و کن رتبه و غلکین که بهار از رفت
 یکس بلبی با صفا و خوشتر هوا بود از همه طرف آبها جاری بود
 یکطرف برف بود طرف دیگر پر از کدو و لاله مارالوان بود الله

قدم بش کفتم قدم چیدم میان دره نزدیک برف بجه
 نهادیم بجه شدیم بسیار سیاق خوبی است که بجه بغیرین
 منزل رسیدیم این منزل را بر حشمه و میان که کتیر میگویند
 که بهار از برف است و در باغچه صحرای سارک بجه شش سوار شدیم
 کفشد فشد در کوهها کون کوهها آتش زدند خانه از صفا بجه
 صبح پنجشنبه ۱۳ جالکشت نیمه از منزل سوار شدیم راه امروز
 هم از کن رکوه بجه آب برف نزدیک بجه دآن صفای روز
 بیشتر از این است از بلاد رکوه صحرای اقلید شد زنده و شادمان
 قدم از ظهر دارد اقلید شدیم در میان باغ جالکشت منزل کردیم
 بعد از ناهار بسیار خوب میخوانند هوا اقلید هم بسیار سرد
 چون چند منزل آمده بودیم روز جمعه ۱۴ اطراف کوهها بجه

کنا را بر این بار بجهت ما بر جای شده بعد از نماز و سوره فاتحه
 بجهت درخواست کنیم هوا قدر خوب است در بین راه دو جا ایستاد
 بهمه کشفه آب این دماست از زمین میخوشد و جا در است بجز آن
 همان دماست هر کس بگذرد خشمش می شود چهار رشت لغزین مانده
 در دفع لایه شدیم آب این ده شود است جو ریختی وقت دود
 کرد نشسته است در منزل ریشن الوجه ما خوب درشت شده بود
 بکنیم نه با الوجه نزارد زمین مس که است که جانور ما زیاده دارد
 طور که بهشت را در کعبه صبح بپخته جملش نیک که روز اول
 سیده ف علیما سلام است از منزل دفع لایه سار شدیم راه
 امروز هم همه کبر است و این راه یکی آب بهمه درخت پسته زیادی
 داشت شش رشت از دست گرفته شده از پسته زانده روضه صفهان

الحمد لله

که ششم صغیر کار ریخت ما دوماه دیگر بر سر خواهر آمد اغلب ما خراب
 جا در کبر در خسته بودند کشفه اینجا آب میخورد است از اینجا تا شهر
 صفهان میگویند با نه در شست است جا نیکه جا رفته له
 صحرای خشک به آب است روضه خانه در عالم است این ده را در نه
 می نامند و در اینجا بجهت شور زمین کوه روضه ما متعدد شده له بجهت
 جمع کوه کوه از باران چهره رود اینجا بسیار گرم بهمه کسب شده
 آمدن بار هوا چهره پر شد اکثرا نجات میابد و سردی در میان
 کنند چون آب در بهمه در بین هم سبز تر شده موقوف کعبه
 صبح جمعه ۲۱ حرکت محله روانه شدیم زمین صحرای در نه نه
 رسیده نزدیک است که در کبر حاح شود بعضی آگیاه قطع
 نمایان است در بین راه آب است روضه له بهمه آب را بر کعبه نه

پله شدیم آب بنا بر خیل سرد دشت چهارم لغزید
 نره دارد تزلزل نام زلفه قسم شدیم بعد از آن باغ چادر
 لغزید نره فای از صفای جو بر آید خیل زدن چادر کشته شد در آن
 چند روز هیچ آب ق دیره نشد که آنکه از دوک زهر می افکند
 کرامت در که نه آب از دست اردو موقوف است در بین راه امروز
 چند جا آب بر لغزید صبح شنبه ۲۲ جمادی الثانی از تزلزل نام زلفه
 سوار شده روانه شدیم تزلزل اردو در بین راه دماست متعدد لغزید
 دوتسه ده کناره راه بعد بعضی در دماست بعد صبح السیاء خیمه و خورشید
 هوا ابر بهیم بجهت بنا بر پهلوی غر در قنات پله شدیم آب
 بشیرین کواری خیل دشت آب در دو صاف بعد کیم قدر شد نره بعد
 دشت جلوه نهار بعد بخاست و ترک شد بر آید بعد هوا باران شد

عجب هوای شسته شد دشت اغبار تصدیر کند مگر لغزید
 باغش بیشتر از خانه لغزید کثرت باغ خرابی این دماست
 کوه پاید اصفهان است چهارم لغزید نره دارد تزلزل
 شدیم چون لیا بعضی دما نره شده ندر در کشته شد قسم
 توقف لغزید در تزلزل عبا کوه پاید اصفهان که معروف است با
 کوه برف دارد هوا هم سرد است بجا سلاق است صبح شنبه
 پست چهارم از تزلزل حرکت کچه روانه شدیم امروز هم دماست
 و باغات زیبار در طرف بین و ب راه در بین راه لغزید بر آید
 کرم بعد پنج لغزید نره دارد اردوستان شدیم این هفت
 که بسکونید اردوستان باغ لنگال سید بنده خاقان دارد در قنات
 تخمین کچه معلوم شده اگر کیم یک بر نقش بر نقش سید اردو

ان باغ را اشغال ویران میکنند از دست آن از دماست قهرم است
 اید و خفوان دارد و قصبه خفته است الان سپرده بمرزا فرزند
 از دماست معتبر اصفا نیست قاتل دارد بگویند و در دوازده
 سنگ ابر دارد معروف است بشارت از دماست امروز با جمعه
 بقدر دوسنگ آبراز کن رجاء را میکنند از بس هوای گرم بعد از
 شدت گرمی دارد و بر شدت غم از آن است که هر جا که آید حیرت
 باین شدت گرمی است که ماه دیگر خواهد شد غمناک و جز آن ندارد
 صبح نشسته است بجمعه و در دماست از دماست
 حرکت که راه امروز را از دماست نزدیک جمعه از دماست
 در دماست بدایه با جمعه چون دماست صبح و کسری است
 هم گرم است کن رجاء را بکجه نهاده است آبر این جور است

بعد از صرف نهار سوار شده روانه شدند بمحلی که غنیمت
 نمره دارد و نزل میباشند بمحلی که هوا ابر صاف و شدت گرمی کم است
 شب آنکه هوا خوب شد که بایست که خوابیدیم صبح چهارشنبه
 بپوشیدیم حمل را نیه از نزل میباشند و بعد از ظهر
 که رفتم از حال اصفا بپوشیدیم و داخل کافه شدیم راه
 امروز هم کبر است در بین راه ایستادیم بنظر نیامده که برگردد و از راه
 بنظر می آید داخل کافه شدیم و آنکه در کافه است
 بیاید ایستاده است محرابه است و از راه ایستاده است و نظر تنول حضرت
 اشرف ارفع و الاح مبطه مبطه است و است هوای گرم است
 آنکه غریب را در خواست حال خوب است زیاده که نشسته و نشسته هوا
 چندان بر شدت یک چند قطره باران هم آمد صبح پنجشنبه

که تخم از دو سنگ آب بیشتر شمر از زیر کوه بردن می آید
 فاش است و نه در دهانه و هم در هزار و یکصد و بیست و یکم
 بجهت بعضی امراض مردم داخل این آب می شود و یکصد و بیست
 روز نشسته است و در این وقت که می کشند هیچ حرکت نمی رود
 و در شب غره حبیب الرحمن از این حرکت که در دهانه است راه
 فین قرار سنگ است که به سحر کالک می کشند و در دهانه از دور
 و نزدیک در اطراف است لعل لکاشان که خیزه معروف است
 مال لعل لکاشان در سر راه است از آن جمله که عبور می شود و لعل
 همانجا است و در بزرگ است سفرنج از شهر لکاشان دور است
 در جاده که در یکصد و بیست و یکم که شب کوکادر که بعضی در
 هزار و یکصد و بیست و یکم حضرت شرف ارفع و لکاشان که در
 انوار

تشریف بعد بود و در طهر کشید و قمر نزل سن سن
 رسیدیم سه رشت بعد از نزه بود که در مکه به نیت
 علی بن ابی طالب صبح شد و در حبیب الرحمن از نزل سن سن
 سوار شده و در دهانه راه آمد و در مکه به نیت که در مکه
 بعد بعد و در سفرنج بیشتر تمام راه در مکه به نیت که در مکه
 نه رجا است که حوض آب است به سطح رفته اند و چند حوض
 در رشت بعد به نیت که در مکه به نیت که در مکه به نیت که در مکه
 اقباله بعد نه رجا سوار شدیم از نیت که در مکه به نیت که در مکه
 به نیت که در مکه به نیت که در مکه به نیت که در مکه به نیت که در مکه
 جوب آب به نیت که در مکه به نیت که در مکه به نیت که در مکه
 قمر نزل سن سن به نیت که در مکه به نیت که در مکه به نیت که در مکه

صبح چهارشنبه سیم شهر حیدر علی از لشکر و کت کعبه
 روانه قم شدیم بجهت نامار و دار و قم شدیم در میان بیخ
 جالار لغه بودند هوا بر نفعه امال در قم از ضمایا اتفاق صحیح منقول
 برف از کوه می آید در عصر چهارشنبه بحکم شرف گشته بعد از
 زیارت سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته بخی نشسته شمع تدریس
 قرآن و کتیه بجوم که هم سفر ما سر کتیه مظفر از حسن اتفاق بخواه
 اقباله که از راه جبهه حال حضرت معصومه رسیده اند فایم تعلقه
 میرا بسمیرا بایکد و نفر دیگر شرف آید با قدر نشسته در حالت
 نعمت غیر مترقبه بود بعد از عشر برخواست سر مقبره مرحوم و کتیه
 متعلقه سرکار شرف دالاحث م الدوله حیدر حضرت انور ارفع
 دالاح م بسطه رفتیم با هم قدر نشسته افشون دفای دنیا

خواهر طیب مغفرت کعبه برخواست سر مقبره مرحوم و کتیه
 پر رجب و جلد نامار آفاست و امال مرطبه کتیه رفته فایم
 خواننده و طیب مغفرت کعبه مراجعت کعبه شب بر خدای نزل
 سابق هوا سر لغه صبح پشینه چهارم شهر حیدر علی
 بحکم مبارک شرف شده سر مقبره مرحوم قوام الدوله رفته
 مراجعت کعبه عصر هم بحکم شرف گشته تکلیف احوال برسی
 بطهران کعبه بجوم جوارب سیده معلوم شد که دوباره بکعبه
 جناب در شکر کتیه بدالته است بنه پیرم بخدا بکعبه
 بحر شادان بائمه اطهار راه بخای نزارم غدا بکعبه شرف
 طرف عصر کعبه تکلیف رسید که قدر بهترم خداوند
 ان شاء الله کتیه شرف از این کعبه غم زود بخیر بر بهر یاکس

و نه امده ان شاه تکی از در خانه شتر را بر نکرده اند خیل
 داشته در پیشنه از قم حرکت بفرمایند چون خبر شتر
 جابر دزد کرد دوباره رسید صبح شنبه ششم حرم
 محرم شرف گشته حضرت صاحب کعبه از قم بیرون آمدیم قنداز
 نها رسید و لک رسیده نزل بر توبین چار معلوم است
 چو خواهیم شد با هر پرتان خدا و خفشتن این پرت نیز آنچه
 بصلاح بیاورد صبح شنبه هفتم از قم حرکت کردیم و حوض
 سلطان ششم خداوندان شاه تکی مال را بخیر بگویند و
 بعد از شش آه بر سر نهی محمد و آلش عت از دست گرفته دارد
 حوض سلطان ششمیم تا عصر بمانیم و ان شاء الله تعالی عت از شتر
 بشه را خواست که چار را بماند کند شد بهر نیمه شتر صبح

صبح دوشنبه از حوض سلطان حرکت کردیم درین راه
 نواب میرزا لعل سلطان حسین میرزا باستقبال آمده بود و حال
 پرس کردیم ایستادند تا حضرت را شرف فرستادیم و الله را رب
 رسیدیم و قنداز ظهر دارد نزل کن رکعت ششم چه حال بعد از
 ده ماه سفر در حوض مکه میکنم خداوندان شاه تکی بخیر بگویند
 و ان شاء الله پرت را بخیر محمد و آلش صلی الله علیه و آله و سلم بخیر بگویند
 بعد از آنکه بمانیم از قضا یا الشافعی درین راه اسباب بسیار عیب
 نموده بود که در این نزل که با شتر شش که همه بقیه اسباب
 در روضه که رکعت در آب افکندیم اسباب بر سر ضلع
 با این حال خواب که دارم اطلاع دهم که چنین حادثه واقع
 گفتیم تقریر میجو شده بود که میرزا در خلد صبح شنبه ششم

در کن رکوع بعوم و بلا شد بر هم می آمد صبح شد شب
 از کن رکوع حرکت کعبه در کله بزرگ نو چنان بستعل آمد
 پناه ببرم بجای که حاتم دار دهن می شد هم نمفهمیدم که در راه
 می باشم یا در هوا دیگر دار دهن شدن را زبانه می یاری تقریر
 هزار دو قسم از تحریر می خواست که بگویم بچه قسم دارد و ط
 شد هم خداوند را بچه زبان شکر کنم که باین قسم دارد شد
 کاش در صحور آن علف هور با بر خط بعوم و باین حال
 دافخانه نمی شد چه حرفی مردن را خیم چشم نمی اینرا
 بخت برین کز احدی هم ناز میا بر کشید مردن حق است آدم بکار
 می میرد و غایت هزار بار می رسم قدس النسخه الیه بعد از بیستم
 حب الفهمان لذلک الذی ان حضر علیه السلام ترکها ما بهر اهل

چه رکنه حضرت شرف از نع امجد الفهم والاعتمده المردله
 روح فراه تعقیب غاب جلد کتاب جبر اکرم نصیر المردله
 طه الحی سمیت تحریر پرورش چون این نسخه



شریفه از تقریرات حضرت علیه السلام
 دانت تو کلمات این دار کطماک
 لغز شده انصاف این است
 که مجمع مخلص هم کرده
 بین اهل کتب کعبه
 مع موعر

